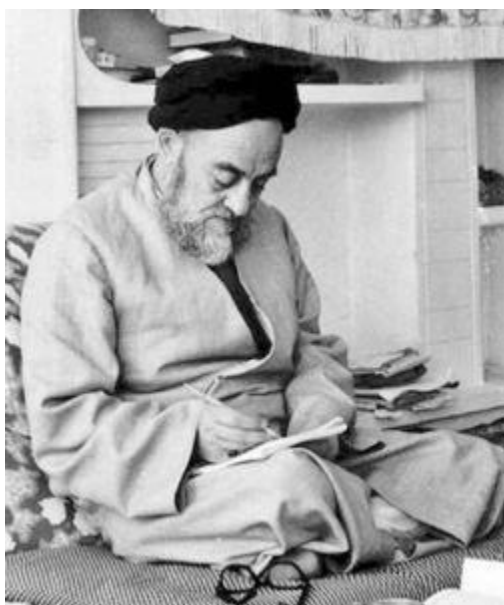


# آقای طباطبایی، انقلاب و نظام – ۸

اندیشه سیاسی طباطبایی در بوته نقد و تطبیق



محسن کدیور

۱۵ تیر ۱۴۰۱

### خلاصه قسمت گذشته:

به نظر آقای طباطبایی فقاقت شرط زمامداری نیست. «فقیه از آن حیث که فقیه است چه اطلاعی از مسائل سیاسی دارد تا خدا، یا پیامبر یا ائمه مردم را مامور به مراجعه به فقها در امور سیاسی کنند؟ یا به فقها چه امیدی برای حل مشکلات سیاسی است؟»

طباطبائی در اندیشه سیاسی بیشتر متأثر از غروی اصفهانی است تا نائینی.

۱. حکومت اسلامی از نظر آقای خمینی یعنی ولایت انتصابی مطلقه فقیه. آقای طباطبایی به هیچیک از انواع ولایت فقیه مطلقاً باور نداشت .

۲. حکومت اسلامی از نظر طباطبایی تفاوتی با «حکومت انسانی» ندارد. ولایت مطلقه تفاوتی با حکومت اقتدارطلب یا استبداد فردی ندارد، شیوه ای که از نظر طباطبایی کاملاً مردود است .

۳. یکی از مبانی حکومت اسلامی در قسم متغیرات از نظر طباطبایی توقف بر «مشورت با مردم» است. از دیدگاه خمینی تصمیمات ولی فقیه متوقف بر چنین شرطی نیست .

۴. از نظر آقای طباطبایی روش زمامداری پیامبر الگوی جاوید سیاسی است که احدی حق تخطی از آن را ندارد. از نظر آقای خمینی اختیارات سیاسی ولی فقیه هم‌عرض اختیارات سیاسی پیامبر و امام است نه در طول آن .

۵. در اندیشه سیاسی آقای طباطبایی احکام کتاب و سنت غیرقابل نسخ هستند، در حالی که از نظر آقای خمینی «اختیارات حکومت محصور در چهارچوب احکام الهی نیست. حکومت می‌تواند هر امری را، چه عبادی و چه غیرعبادی که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، مادامی که چنین است، جلوگیری کند».

از استاد سبحانی پرسیدنی است: آیا ادعای عدم احساس مخالفت آقای طباطبایی با آقای خمینی و هم‌نظری آنها درباره حکومت اسلامی و ولایت فقیه ناشی از اطلاع است؟!

احساس در اینگونه امور چه نقشی دارد؟ آیا اینجا جای استدلال تاریخی و عقلی نیست؟

چطور کتاب بحثی درباره مرجعیت و روحانیت که ساواک از آن ناراحت بوده امکان داشته کتاب برگزیده سال

۱۳۴۱ باشد؟!

چطور بازجویی از طباطبایی توسط ساواک در هیچ‌یک از اسناد منتشرشده ساواک تا کنون منتشر نشده است؟!

اگر استاد سبحانی سندی در این زمینه دارند چرا منتشر نمی‌فرمایند؟!

اختلاف نظر عمیق آقای طباطبایی با آقای خمینی پس از انقلاب شیوه کشورداری ایشان بود که هیچ تناسبی با رحمت نبوی و عدالت علوی نداشت.

عبارت «اولین شهید این انقلاب اسلام بود» کاملاً با اندیشه سیاسی مکتوب آقای طباطبایی سازگار است. آن میراث مکتوب در کنار تجربه عملی جمهوری اسلامی که نه جمهوری است و نه اسلامی در این عبارت حکیمانه متبلور می‌شود: «در این انقلاب یک شهید واقعی بود، که مظلومانه هم شهید شد، و آن اسلام بود». (۱)

تحقیق در سند عبارت «اولین شهید این انقلاب اسلام بود»، و مباحث متعدد حول مناسبات خمینی طباطبایی محورهای اصلی شش گفتار نخست بود. در گفتار هفتم عبارت مذکور با اندیشه سیاسی مکتوب صاحب المیزان مقایسه شد. گفتار هشتم حاوی یک مقدمه و سه بخش به شرح زیر است: یکبار دیگر خانه روبروی مدرسه حجتیه، تطبیق زمانی آراء سیاسی خمینی، طباطبایی و اندیشه سیاسی طباطبایی در بوته نقد. (۲) هر بخش چند بحث دارد. این گفتار شامل نه بحث مسلسل است .

### بحث اول. دو نکته مقدماتی

این بحث مقدماتی شامل تکمیل مباحث قبلی به شرح ذیل است: دریافت جایزه نخستین کتاب سال و حساب مشترک برای کمک به فلسطین .

### الف. دریافت جایزه نخستین کتاب سال

در گفتار چهارم ماجرای کتاب سال شدن دو جلد نخست کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم با پاورقی‌های مرتضی مطهری بحث شده بود. (۳) مهدی سراج انصاری (۱۳۴۰-۱۲۷۴) در سال ۱۳۳۴ پس از انتشار کتاب فیلسوف‌نماهای ناصر مکارم شیرازی برنده جایزه سلطنتی دومین دوره کتاب سال، به نشر کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم آقای طباطبایی اشاره کرده که «پیش از آن جایزه سلطنتی را دریافت کرده است.» (۴) به مجله سراج انصاری دسترسی ندارم. اعتبار و دقتش هم بر من مجهول است که مرادش تعلق جایزه است یا دریافت آن .

### ب. حساب مشترک برای کمک به فلسطین

در گفتار اول اشاره شد که آقایان سیدمحمدحسین طباطبایی، سیدابوالفضل موسوی مجتهد زنجانی و مرتضی مطهری در سال ۱۳۴۹ حساب مشترکی برای حمایت از مردم فلسطین در بانک ملی باز کردند. (۵) ساواک نسبت به مسئله حساس شد. (۶) پولهای جمع شده در حساب مذکور را ساواک مطالبه کرد. با پیشنهاد شهید [فضل الله] محلاتی [۱۳۶۴-۱۳۰۹] آنها برای فریب ساواک قبوضی برای تحویل این پولها به مرحوم آقا سید کاظم

شریعتمداری از او گرفتند اما پولها را شهید محلاتی به مکه برد و تحویل فلسطینی ها داد. (۷) خاطرات و مبارزات شهید محلاتی، ص ۷۸) (جعفریان، جریانها، ص ۴۲۴)

### بخش اول. یکبار دیگر خانه روبروی مدرسه حجتیه



نتیجه تحقیق پیشین درباره خانه مورد بحث این است: مالک این خانه آن را بابت وجوهات شرعی (خمس) به آقای خمینی منتقل کرده و به نام او سند زده بود. عبدالباقی این خانه را از اعرابی داماد آقای خمینی از سوی پدرش به ماهی سیصد تومان اجاره می کند. آقای طباطبایی که چند ماه قبل همسرش به رحمت خدا رفته بود، به همراه پسر و عروسش نجمه حائری یزدی از تابستان ۱۳۴۴ تا اواخر زمستان ۱۳۴۵ در خانه قرآن و عترت زندگی کرده است. در تاریخ دهم اسفند ۱۳۴۵ با فشار اعرابی نماینده مالک، خانه را به سرعت تخلیه می کنند. از اواخر زمستان ۱۳۴۵ خانه تبدیل به کتابخانه می شود که کتابها توسط ساواک غارت می شود، بعد خانه در اختیار احمد خمینی بوده و او ادعا دارد خانه را در اختیار دوازده نفر از طلاب متاهل قرار داده است. بر اساس کتاب «اقلیم خاطرات» مجلس جشن ازدواج سیداحمد خمینی و سیده فاطمه طباطبایی در تاریخ ۲۵ مهر ۱۳۴۹ در

همین «خانه روبروی مدرسه حجتیه» برگزار شده است. در این مجلس جشن عروسی همسر آقای خمینی سرکار خانم خدیجه ثقفی حضور داشته است. بالاخره این خانه در زمستان ۱۳۵۰ به فروش رسیده است. (۸)

این بخش شامل سه بحث به شرح زیر است: روایت سیدحسین طاهری خرم‌آبادی، روایت اسناد ساواک، و روایات تکمیلی.

### بحث دوم. روایت سیدحسین طاهری خرم‌آبادی

سیدحسین طاهری خرم‌آبادی (۱۳۹۲-۱۳۱۷) از شاگردان آقای خمینی است که این سمتها را در کارنامه خود داشته است: عضو مجلس خبرگان قانون اساسی، از فقهای شورای نگهبان، عضو هیأت رئیسه مجلس خبرگان رهبری، عضو شورای بازنگری قانون اساسی، نماینده امام خمینی در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، سازمان حج و کشور پاکستان بوده است. (۹) وی در چند موضع از کتاب خاطراتش به نکات تازه ای درباره خانه مذکور اشاره کرده است.

الف. «حمله مجدد نیروهای رژیم به منزل و کتابخانه امام: از جمله حوادثی که در سال ۱۳۴۶ اتفاق افتاد، یورش نیروهای رژیم به منزل امام و کتابخانه ای بود که به اسم ایشان تاسیس شده بود. منزل بزرگی در مقابل مدرسه حجتیه، جایی که اکنون درمانگاه قرآن و عترت قرار دارد، وجود داشت که پیش‌تر مرکز سازمان امنیت رژیم بود و سازمان امنیت برای اولین بار در شهر قم در این منزل ایجاد شد. ما آن وقت طلبه بودیم و به خاطر رفت و آمد به مدرسه حجتیه متوجه آن خانه شدیم که در آن همیشه بسته بود و افرادی به آن رفت و آمد می کردند. بعد معلوم شد که سازمان امنیت اینجا را اجاره کرده و تشکیلاتش را در آنجا راه‌اندازی کرده است. بعد از مدتی اجاره این خانه به‌سرآمد، و آنان به جایی که نزدیک راه آهن بود و اکنون در اختیار نیروهای انقلاب قرار دارد منتقل شدند، بعداً برای مدت کوتاهی مرحوم علامه طباطبایی در آنجا سکونت کردند و به اجاره ایشان درآمد. پس از اینکه مرحوم علامه طباطبایی از این خانه به منزل خودشان رفتند، صاحب این خانه این منزل را بابت وجوهات خود به امام تقدیم کرد. آقای حاج مجتبی تهرانی که آن سالها در قم حضور داشت، پیشنهاد کرده بود

که در آنجا کتابخانه ای تاسیس کنند و آن را به مطالعه و پژوهش فضلا و طلاب حوزه اختصاص دهند. البته این خانه اتاقهای زیادی نداشت و شاید خیلی هم برای این کار مناسب نبود، ولی این شروع کار بود و تصمیم داشتند بعدها خانه‌های اطراف را نیز خریداری کنند و آنرا به یک مدرسه و کتابخانه مناسب تبدیل کنند. به همین منظور کتابهایی خریداری شد و مقداری از کتب امام را نیز به آنجا منتقل کردند، اما دیری نپائید که در یک روز به‌طور همزمان به منزل امام و این کتابخانه یورش بردند و تمام کتابها را در کامیونی گذاشته با خود بردند، حتی کاغذها و قبض‌هایی که در منزل امام بود، از هجوم ماموران رژیم در امان نماند. بعد از تبعید و دستگیری امام این اولین باری بود که به منزل امام حمله می کردند». (۱۰)

ب. «رئیس ساواک خرم آباد یک آدم خشن و بدقیافه ای به‌نام قُلُقِسه. وقتی که و در زمان آقای بروجردی ساواک تشکیل شد، این شخص به عنوان اولین رئیس ساواک به قم آمد. در قم اولین جایی که ساواک را تشکیل دادند همین جایی است که الان درمانگاه قرآن و عترت قرار دارد. آن وقت ها گاهی که ما به مدرسه حجتیه رفت و آمد می کردیم این قُلُقِسه را می دیدیم که با آن هیکلش به آنجا رفت و آمد می کند. آقای بروجردی هم او را تحویل نگرفت.... این قُلُقِسه بعد از قم به ریاست ساواک خرم آباد منصوب شد.» (۱۱) سرهنگ بدیعی بعد از قُلُقِسه به رئیس ساواک قم منصوب شد. (۱۲)

بررسی: طاهری خرم آبادی زمانی که طلبه ای بیست سی ساله بوده مشاهدات خود را از خانه مذکور نقل کرده است. این خانه از ابتدای تاسیس ساواک در قم در دهه سی به عنوان دفتر آن اجاره می شود. نخستین رئیس ساواک قُلُقِسه بوده که بعد از اتمام ماموریتش رئیس ساواک استان لرستان می شود. دومین رئیس ساواک قم سرهنگ بدیعی بوده است. بعد از اتمام مدت اجاره دفتر ساواک از این خانه به نزدیک راه آهن منتقل می شود. طاهری پنداشته اولاً آقای طباطبایی این خانه را از مالک اولیه بعد از تخلیه خانه توسط ساواک اجاره کرده بود و ثانیاً بعد از مدتی ایشان به منزل خودش می رود، و ثالثاً بعد از تخلیه خانه توسط آقای طباطبایی صاحب این خانه آن را بابت وجوهات خود به امام منتقل کرد.

هر سه نکته مذکور نادرست است. بعد از رفتن ساواک از این خانه به جنب راه آهن، صاحب خانه آن را بابت وجوهات شرعیه به ملک شخصی آقای خمینی درآورده و سند می زند. ثانیاً بعد از درگذشت همسر آقای طباطبایی در اوایل بهار ۱۳۴۴، عبدالباقی در تابستان همان سال این خانه را از سوی پدرش از محمدحسن اعرابی داماد و وکیل آقای خمینی اجاره می کند به مدت حدود بیست ماه (تابستان ۱۳۴۴ تا ۱۰ اسفند ۱۳۴۵) آقای طباطبایی، پسر و عروسش ساکن این خانه و مستاجر آقای خمینی بوده اند. (۱۳) در اسفند ۱۳۴۵ به دلایل غیرموجهی آقای خمینی به مستاجرش می فهماند که راضی به سکونت وی در این خانه نیست، آن دلایل: ناتوانی آقای طباطبایی از پرداخت اجاره به دلیل فقر و عدم تمایل به استفاده از وجوهات شرعیه، توهم آقای خمینی مبنی بر اینکه آقای طباطبایی استاد دانشگاه یا آخوند اوقافی شده، و دل چرکین بودن از ایشان به دلیل تحت الشعاع قرار گرفتن درس فلسفه ایشان بعد از تدریس فلسفه آقای طباطبایی بوده است .

آقای طباطبایی با عجله خانه را تخلیه کرده به خانه اجاره ای دیگری دو سه خانه بالاتر در همان طرف خیابان به خانه کوچکی که اکنون مؤسسه کیهان است منتقل می شوند. در این خانه کوچک آقای طباطبایی، پسر و عروسش به همراه آقای الهی برادر آقای طباطبایی زندگی دشواری داشته اند. خانه مذکور در اسفند ۱۳۴۵ تبدیل به کتابخانه می شود. ساواک از رفت و آمد طلاب مقلد آقای خمینی به این خانه احساس خطر می کند، و به این کتابخانه و منزل سابق آقای خمینی همزمان یورش برده آنجا را غارت می کند. بعد از به غارت رفتن کتابها خانه زیر نظر احمد خمینی تبدیل به خوابگاه طلاب متاهل می شود.

### بحث سوم. روایت اسناد ساواک و وزارت اطلاعات

الف. سرهنگ هوایی محمود قُلُقَسائی (قُلُقَسَه) (۱۴) فرزند ابوالقاسم، متولد ۱۲۸۷ تهران، در سال ۱۳۳۷ از ارتش به ساواک منتقل شد، و در تاریخ ۱۵ آذر ۱۳۳۷ به ریاست ساواک قم و در تاریخ ۱ اردیبهشت ۱۳۴۱ ریاست ساواک لرستان منصوب می شود. وی در تاریخ ۱ آبان ۱۳۴۱ از شغل نظامی خود بازنشسته شد، و در تاریخ ۳۱



شهریور ۱۳۴۲ از سمت خود در ساواک عزل شد. او بعد از عزل قم را به عنوان محل سکونت خود انتخاب کرد. عزل او ظاهراً به دلیل وابستگی به جناح تیمور بختیار بوده است. (۱۵)

ب. سرهنگ قلقسه قبل از انتصاب به ریاست اداره اطلاعات و امنیت شهرستان قم رئیس اداره ایالات و مذاهب ساواک بوده و در ۲۲ اسفند ۱۳۳۵ نخستین گزارش تحلیل درباره حوزه علمیه قم را تهیه کرده است. در این گزارش تخمینی از تعداد طلاب حوزه علمیه قم، تعداد طلاب پانزده مدرسه اول دروس خارج، میزان شهریه طلاب، مدرسانی که گرایش سیاسی اجتماعی دارند، نظر مدرسان درباره رژیم و کمونیسم آمده است. مطابق این گزارش آقای خمینی در رده دوم پس از آقای بروجردی با حدود پانصد طلبه، (آقایان شریعتمداری و گلپایگانی هر یک با ۳۰۰ طلبه در رده سوم)، آقای طباطبایی با حدود ۲۰۰ طلبه در رده اول تدریس فلسفه و تفسیر معرفی شده اند. علمائی که به مسائل اجتماعی هم علاقه دارند: آقایان ۱. شریعتمداری، ۲. خمینی و ۳. طباطبایی. آنها همچنین تبلیغات و فعالیت منطقی علیه کمونیسم را هم تعقیب می کنند. عموم علما و مدرسین مخالف کمونیسم هستند ولی به دستگاه حاکمه کشور هم اعتقادی ندارند. به علت رسوخ لزوم تبعیت از احکام اسلام، قوانین موضوعه را موافق دین نمی دانند. در این گزارش در مورد یک نفر به طور اختصاصی این توضیحات داده شده است: هفته ای یک بار در محضر آقای طباطبایی طلاب علاقه مند و مستعد برای تنظیم مقالات و تحقیق و انتقاد در عقاید مادی اجتماعی جلسه تشکیل است و بحث و گفتگو صورت می گیرد و به همین جهت معظم له تالیفات متعددی در این زمینه دارد. (۱۶)

ج. سرتیپ حسن بدیعی فرزند حسین متولد ۱۳۰۲ شیراز در سال ۱۳۳۲ از دانشگاه جنگ فارغ التحصیل و در شهریور ۱۳۴۰ با درجه سرهنگ ستاد به ساواک معرفی شد. در دی ۱۳۴۰ رئیس ساواک مهاباد و در تاریخ ۱۵ اسفند ۱۳۴۰ از سوی سرلشگر حسن پاکروان رئیس وقت ساواک به ریاست ساواک شهرستان قم منصوب شد تا ۱۴ فروردین ۱۳۴۵ در این سمت باقی ماند. حوادث قم بین سال های ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۳ در زمان ریاست سرهنگ حسن بدیعی در ساواک قم رخ داد. نامبرده با پیروزی انقلاب دستگیر می گردد و در روز ۳ آبان ۱۳۵۸ قبل از انجام

محاكمه به علت سكته قلبی در زندان فوت کرده است. (۱۷) طاهری خرم آبادی نوشته است: «بدیعی بعد از بازداشت ظاهراً در زندان خودکشی کرد.» (۱۸) اما در خاطرات صادق خلخالی نام بدیعی در زمره کسانی که به حکم او اعدام شده اند ذکر شده است: «۴۶. سرلشکر بدیع [سرهنگ حسن بدیعی]، رئیس ساواک قم) «. ۱۹ ( ) د. با اینکه ساواک کتابخانه ولی عصر آقای خمینی را تعطیل و غارت کرده بود اتهام را متوجه مراجع وقت تقلید کرد: «اکثر قریب به اتفاق طلاب حوزه علمیه قم تعطیل کتابخانه خمینی و ضبط کتب مربوطه را از ناحیه آقایان شریعتمداری و گلپایگانی می دانند. ۸ آذر ۱۳۴۶». (۲۰) به این مناسبت وزارت اطلاعات در ذیل سند ساواک چنین اظهار نظر کرده است: «امام خمینی به منظور بالابردن سطح معلومات و آگاهی مردم نسبت به احکام و مبانی اسلام، در همان روزهای نخستین که از تبعیدگاه ترکیه به عراق انتقال یافت، دستور داد ساختمانی را که آقای خرمی بازرگان قمی در تاریخ ۱۲ خرداد ۱۳۴۳ به او واگذار کرده بود، کتابخانه عمومی کنند... دیری نپائید که ساختمان مزبور به صورت کتابخانه ای عظیم، باشکوه و مجهز درآمد و کتابخانه ارزنده و نفیسی برای آن فراهم گردید و برنامه ویژه ای برای اداره آن به مرحله اجرا گذاشته شد. این کتابخانه مقابل مدرسه حجتیه قرار داشت و هم اکنون در همان جایگاه درمانگاه قرآن و عترت احداث شده است.» (۲۱) در انتها سند زیر نیز آورده شده است: «پیرو صورت جلسه مورخه ۲۲ آبان ۱۳۴۶ با حضور ... نماینده دادسرای قم و امضاکنندگان زیر لاک و مهر مخزن کتابخانه آقای خمینی به نام ولی عصر و دفتر کتابخانه باز و تعداد ۲۱۸۵ جلد کتاب موجود در کتابخانه مزبور کلاً تحویل ساواک قم گردید. مراتب صورت جلسه شد «. (۲۲)

### بررسی :

یک. نام مالک خانه مورد بحث خرمی تاجر قمی بوده که در تاریخ ۱۲ خرداد ۱۳۴۳ خانه را بابت وجوهات شرعی به شکل محضری به آقای خمینی منتقل می کند. این خانه از نیمه دوم اسفند ۱۳۴۵ تبدیل به کتابخانه ولی عصر می شود. کتابخانه مذکور ۲۱۸۵ کتاب داشته که در آبان ۱۳۴۶ به ساواک منتقل می شود.

دو. خانه مذکور از حوالی آذر ۱۳۳۷ به عنوان نخستین مرکز ساواک قم در زمان ریاست سرهنگ قُلُقسه از خرمی اجاره می شود. بعد از انتقال قلُقسه از قم و ریاست سرهنگ بدیعی خانه مذکور همچنان در اجاره ساواک و مرکز آن بوده است. به عبارت دیگر در زمان نهضت روحانیت در سال ۱۳۴۱ و قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و زندانی شدن آقای خمینی مرکز ساواک قم همین خانه بوده است. آقای خمینی در تاریخ ۱۶ فروردین ۱۳۴۳ از زندان آزاد شد. در بهار همان سال ساواک از ساختمان مذکور به جنب راه آهن منتقل شد و خانه روبروی مدرسه حجتیه در اختیار مالک قرار گرفت .

سه. اینکه تاجر مقلد آقای خمینی چطور خانه اش را به ساواک اجاره داده بود در بدو نظر سوال برانگیز به نظر می رسد. اما چند احتمال وجود دارد. یکی اینکه خانه به اسم نخست وزیری - و نه ساواک - اجاره شده باشد و زمانی که مالک متوجه شده خانه اش مرکز ساواک شده توان مخالفت نداشته است. یا اینکه از ابتدا ساواک به زور خانه را تصرف کرده و به شکل صوری به آن صورت اجاره داده است. در هر صورت با بازگشت پیروزمندانه آقای خمینی از زندان، مالک برای رهایی از بدنامی خانه را به عنوان وجوهات شرعی به شکل محضری به نام آقای خمینی منتقل می کند. ایشان در آن زمان (۱۲ خرداد ۱۳۴۳) آزاد بوده است. تاریخ سخنرانی ایشان علیه کاپیتولاسیون ۴ آبان ۱۳۴۳ و تاریخ تبعید ۱۳ آبان همان سال است.

### بحث چهارم. روایات تکمیلی

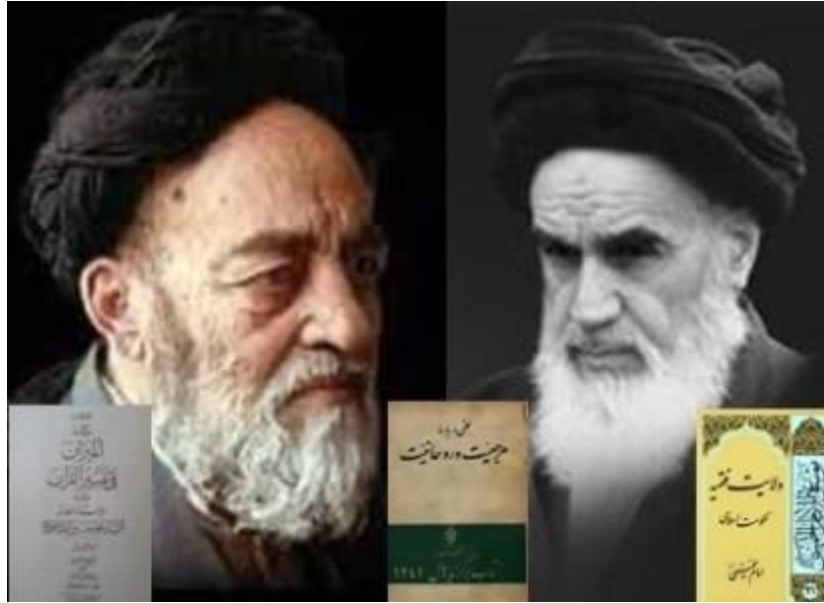
در این بحث به دو روایت تکمیلی مرتبط با خانه مذکور اشاره می کنم:

الف. سید مصطفی محقق داماد (متولد ۱۳۲۴) به یاد می آورد که در اوایل طلبگی او حوالی سال ۱۳۳۷ منزل مذکور متعلق به ساواک بوده و در جریان تعرض به یک دختر در هتل قم طلاب به عنوان اعتراض به ناامنی و بی ناموسی در مقابل همین ساختمان تجمع کرده بودند. سرهنگ قلُقسه رئیس ساواک قم از خانه مذکور خارج شد و طلاب را دعوت به آرامش کرده با ادب به جمعیت قول می دهد که سریعاً به قضیه رسیدگی خواهد شد. بعداً هم معلوم شد اصل آن تعرض دروغ بوده و خود ساواک شایعه آنرا راه اندخته بود !

بررسی: روایت محقق داماد با روایت طاهری خرم آبادی و نیز اسناد ساواک در مورد خانه مذکور سازگار است. در مورد شایعه تعرض به دختری در هتل قم، استاد منتظری در یکی از نامه هایش به آقای خمینی در سال ۱۳۶۵ درباره شایعات بی اساس آنها مثال آورده است: «این خط بازیها و تصفیه‌های ظالمانه خود نیز یکی از مشکلات کشور است. من برای حضرت عالی داستانی نقل کنم. قطعا به یاد دارید که در قم آقای حاج مهدی اربابی صاحب هتل را به اتهام زنا با یک دختر مسافر اصفهانی و قتل او به دار آویختند و چقدر روی آن تبلیغ شد و مرحوم آیت الله بروجردی هم روی اجرای آن فشار آوردند. حدود دو سال قبل آقای شیخ یحیی سلطانی نماینده اردستان (۲۳) به من گفت می دانید آن دختر زنده است و اهل منطقه ماست و اتفاقا مسافر همان هتل هم بوده است و کسی هم مزاحم او نشده است و همه این بازی را سرهنگ قلقسه علیه اربابی راه انداخت. من احتمال می دهم آقای صانعی (۲۴) هم که اهل منطقه هستند جریان را بدانند». (۲۵)

ب. مشخصات بیشتری درباره مالک و خانه: نام مالک حاج حسین خرمی متوفای حدود ۱۳۵۵، خبر متواتر در آن زمان که خرمی خانه را به ازای نود هزار تومان بدهی خمس خود به آقای خمینی داده است. (۲۶) سوابق قضیه در بستگان آقای خمینی: خانم فاطمه طباطبایی: «سال ۱۳۴۳ ش شخص نیکوکاری در قم خانه ای در خیابان حجتیه روبروی مدرسه حجتیه به آیت الله خمینی هدیه کرد و ایشان آنجا را برای استفاده طلبه ها کتابخانه کردند.» (۲۷) خانم فریده مصطفوی: «دقت در مصرف وجوه شرعی: زمانی که آقا ایران بودند، در سال ۱۳۴۳ فردی این ملک را به قیمت نود هزار تومان به آقا فروختند و به نام ایشان سند زدند. خانه ای با حیاط و اتاقهای بزرگ که تنها یک درب ورودی به سمت خیابان حجتیه داشت. بعد از آنکه آقا تبعید و به ترکیه فرستاده شدند، گفتند که این ملک سهم امام و سادات (خمس) است.» (۲۸) سید احمد خمینی: «چون این منزل سهم امام بود، .... در فروش آنجا عجله داشتند.» (۲۹)

## بخش دوم. تطبیق زمانی آراء سیاسی خمینی و طباطبایی



این بخش شامل سه بحث به شرح ذیل است: آراء سیاسی خمینی به ترتیب زمانی، آراء سیاسی طباطبایی به ترتیب زمانی، و تطبیق زمانی آراء سیاسی خمینی - طباطبایی.

## بحث پنجم. آراء سیاسی خمینی به ترتیب زمانی

در این بحث می‌کوشم به این پرسشها پاسخ داده شود: چرا کتاب «کشف اسرار» آقای خمینی بعد از نخستین چاپ (۱۳۲۳) و تجدید چاپ قبل از انقلاب، پس از انقلاب تا کنون تجدید چاپ نشده است؟ آقای خمینی از چه زمانی به ولایت انتصابی عامه فقیه، و از چه زمانی به ولایت انتصابی مطلقه فقیه قائل بوده است؟ ایشان در اوج انقلاب خصوصا در نوفل لوشاتو چرا هیچ‌گاه از ولایت فقیه و حتی مضمون آن سخنی به میان نیاورد و در عوض جمهوری به همان معنی که همه جا جمهوری است و نظارت روحانیون از جمله خود را به‌جای ولایت مطرح کرد؟ این کتمان مبتنی بر تقیه بوده یا توریه یا چیز دیگر؟ اندیشه سیاسی آقای خمینی چه تحولاتی از سرگذرانده و با شرایط زمانی مکانی چه نسبتی داشته است؟

آقای خمینی در چهل و سه سالگی در زمان نگارش کتاب کشف اسرار (۱۳۲۳) به ولایت فقیه قائل نبوده، اما به نظارت فقها بر شاه که توسط مجلس مؤسسان متشکل از مجتهدان انتخاب می شده قائل بوده است. این دیدگاه وی ترکیبی از نظر فقهای مشروطه خواه از قبیل نائینی با یک آریستوکراسی غلیظ روحانی (مجلس مؤسسان روحانی) و انحصار قانون در احکام شرع بوده است. وی در این زمان ولایت فقیه را یک نظریه اختلافی در فروع فقهی می دانسته است. (۳۰) پس از انقلاب آقای خمینی اجازه تجدید چاپ کشف اسرار را نداد (۳۱) و علیرغم ترجمه آن به دیگر زبانها (۳۲) مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی آنرا در ضمن موسوعه الامام خمینی (دوره کامل آثار ایشان در پنجاه جلد، ۱۳۹۲) منتشر نکرده است .

دوره اول خارج اصول آقای خمینی از سال ۱۳۲۳ تا ۱۳۳۰ به طول انجامیده است. (۳۳) ایشان در انتهای این دوره متعرض بحث اجتهاد و تقلید شده است. تنها تقریرات این دوره به قلم یکی از دو مؤسس آن درس استاد منتظری به رشته تحریر درآمده است. تاریخ اتمام آن ۳ خرداد ۱۳۳۰ و تاریخ انتشار آن سال ۱۳۸۸ش است. در این دوره مناصب فقیه افتاء و قضاوت است و زعامت سیاسی (ولایت فقیه) بحثی مستقل از این درس را به خود اختصاص نداده است. (۳۴) رساله اصولی «الاجتهاد والتقلید» که به قلم خود آقای خمینی به رشته تحریر درآمده متعلق به این دوره است. تاریخ اتمام نگارش آن ۱۴ تیر ۱۳۳۰، و تاریخ نخستین انتشارش سال ۱۳۴۴ در مجموعه الرسائل است. ایشان با دلایلی عقلی و نقلی در امر ثالث (متصدی مجاز منصب قضاوت و حکومت) به این نتیجه می رسد که «اجماع بلکه ضرورت دال بر اثبات قضاوت برای فقها در زمان غیبت است، آن چنان که اقوی ثبوت منصب حکومت و ولایت فی الجمله برای فقیه است.» (۳۵) در این رساله اولاً فصل مستقلی به حکومت (یا ولایت فقیه) اختصاص داده نشده است، ثانیاً زعامت سیاسی فقیه به قرص و محکمی قضاوت فقیه در زمان غیبت نیست، لذا با اصطلاح «اقوی» از آن یاد شده که معنایش وجود قول قوی به عدم جواز در مقابل آن است .

اما مراد از حکومت فقیه در این مقطع چیست؟ آیا مراد ولایت انتصابی عامه فقیه است به نحوی که فقیه در همه حوزه عمومی ولایت داشته باشد؟ پاسخ را از تقریرات دوره دوم اصول ایشان از سال ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۷ می توان

یافت. در انتهای دوره دوم بحث اجتهاد و تقلید مطرح شده است. (دوره سوم از سال ۱۳۳۷ شروع شده و در سال ۱۳۴۳ در حدیث رفع از مباحث اصول عملیه به دلیل تبعید آقای خمینی متوقف شده است. بنابراین در دوره سوم بحث اجتهاد و تقلید مطرح نشده است. (۳۶) تقریرات آقایان عبدالله جوادی آملی و یوسف صانعی (که نیمی از دوره دوم و نیمه آخر دوره سوم اصول آقای خمینی را شرکت داشته و تقریرات خود را دهه ها بعد بازنویسی و اخیرا منتشر کرده اند) در این بحث جزئیات بیشتری دارند .

تاریخ اتمام بازنویسی تقریرات آقای جوادی آملی ۳۰ بهمن ۱۳۹۶ ش است. این تقریرات با عنوان تحریر الاصول منتشر شده است. به نوشته ایشان مراد از ولایات در سیاسات مورد بحث ولایت مطلقه شامل تجهیز لشکر و اعزام نیرو به سرحدات نیست، بلکه مراد مقامی برای رفع مخاصمات غیرحقوقی است که مرتبط با قاضی نمی باشد (زیرا این از دایره قضاوت خارج می شود) آنچنان که در دزدی و تهاجماتی از این دست که به ولی [امر] برای حل این منازعات برمی گردد. کار قاضی حل شبهات حکمیه یا موضوعیه در فصل خصومتهاست. اما ولایت در حل دیگر اختلافات مثلا کسی به دیگری سیلی زده، یا سرش را شکسته و دیگر اجحافات متداول، اینها از شبهات حکمیه و موضوعیه اجنبی است و ارتباطی با قاضی ندارد بلکه از وظایف ولیّ مسلط بر همه حتی قاضی است. قضیه سمره بن جندب در قاعده لاضرر ولاضرار از این قبیل است. یعنی ولایت نه قضا. در نهایت صلاحیت فقیه برای تصدی منصب ولایت و سلطنت [به معنی یادشده] علاوه بر قضا محرز است. ضمنا فقیه متجزی می تواند متولی منصبهای قضا و ولایت شود. (۳۷)

مرحوم یوسف صانعی نیز از سال ۱۳۳۴ در درس اصول آقای خمینی حضور داشته است. تقریرات اصول ایشان بعد از درگذشت مرداد ۱۴۰۰ منتشر شده و تاریخ اتمام نگارش آن هم نامشخص است. (۳۸) در هر حال در این تقریرات مسئله چهارم و پنجم منضما به بحث از قاضی و حاکم که حکمشان نافذ است اختصاص یافته است. در ابتدای این بحث توضیح داده شده که مراد از حاکم کسی است که در امور سیاسی حکمش نافذ است. امور مربوط به حاکم و سلطان اینگونه معرفی شده: شخصی می پذیرد که مدیون است ولی [با قلدری] می گوید دینم را ادا

نمی‌کنم، زورش هم می‌رسد. در چنین مرافعه‌ای باید به والی و حاکم مراجعه کرد نه قاضی، چرا که منصب قاضی دخالت در این امور نیست. حق ظهور مقبوله عمر بن حنظله در جعل حکومت و ولایت برای فقیه به نحو اطلاق و عموم است، یعنی ولایت در امور سیاسی و قضائی. در انتهای بحث قبوله عمر بن حنظله نوشته است این اظهار روایات باب در اثبات حکومت عامه برای فقیه در منازعات است، نه مثل تجهیز سپاه و امثال آن از حقوق یا اموال در غیر منازعات. اطلاق ادله دال بر اینکه کلیه شئون حکومتی و ولایی پیامبر و ائمه برای فقیه ثابت است تمام می‌باشد. (۳۹)

می‌توان گفت آقای خمینی در قم قبل از تبعید به معنای بسیار مضیقی از ولایت انتصابی عامه فقیه (کمی بیش از ولایت بر قضا) قائل شده بود. این معنای مضیق ولایت در رفع خصومت‌های غیرحقوقی یا رفع خصومت‌هایی است که در زمره شبهات حکمیه یا موضوعیه نیست، یا اموری که حق در آن مشخص است اما احقاق حق نیاز به قدرت سیاسی دارد. به نظر ایشان این شق از ولایت شأن قاضی نیست و شأن والی است که بر همگان از جمله قاضی مسلط است. این ولایت صریحا ولایت مطلقه (در حد اداره کشور و دفاع از آن) نیست. با توجه به اینکه اصطلاح ولایت مطلقه در بسیار متون فقهی همان ولایت عامه مورد نظر است، (۴۰) به نظر می‌رسد آقای خمینی تا سال ۱۳۴۳ به ولایت انتصابی عامه فقیه حتی به معنی رایج آن هم قائل نبوده است .

تحریر الوسیله نخستین رساله فتوایی عربی جامع آقای خمینی است که جلد اول آن حوالی مهر ۱۳۴۴ در زمان تبعید در بورسای ترکیه نوشته شده و هر دو جلد آن اوایل دهه پنجاه در نجف برای نخستین بار منتشر شده است. در خاتمه کتاب الامر بالمعروف و النهی عن المنکر آن ولایت سیاسی فقیه دیگر اولاً علی الاقوی نیست، بلکه قرص و محکم تبدیل به فتوی شده است، ثانیاً از معنی مضیق رفع خصومات غیرحقوقی به تمام حوزه عمومی گسترش یافته است: «فقیه جامع شرائط فتوی و قضاوت نایب امام غائب است و کلیه اختیارات سیاسی ایشان را به استثنای جهاد ابتدائی داراست. مساعدت ایشان بر اقامه سیاست اسلام بر مردم واجب کفایی است.» (۴۱)



آقای خمینی در ضمن تدریس کتاب البیع در نجف بحث ولایت فقیه را در دوازده جلسه مطرح می کند: ۱ تا ۱۹ بهمن ۱۳۴۸. متن ویراسته اول آن در نجف اواخر اسفند ۱۳۴۸ و ویرایش دوم آن در بیروت در بهار ۱۳۵۰ منتشر می شود. (۴۲) همین ویرایش مکررا در ایران منتشر شده است. در این کتاب ولایت فقیه از یک فرع اختلافی فقهی در کشف اسرار به «مسئله ای بدیهی که تصورش موجب تصدیقش می شود» تبدیل شد. آقای خمینی بر فتاوی تحریرالوسیله اش اقامه دلیل همه فهم کرد. در این تبیین جزئیات بیشتری درباره حکومت اسلامی مبتنی بر ولایت فقیه عرضه شده است و مراد ایشان از «قانون» که مطلقا مصوبه عرفی مجلس شورای ملی نیست مشخص می شود: «حکم شرعی». قوه مقننه به جای تقنین وظیفه ای بیش از «برنامه ریزی» بر اساس حکم الهی ندارد، آنچنان که قوه مجریه هم وظیفه اش اجرای همان احکام شرعی است و قوه قضائیه نیز تطبیق همان احکام در مراعات. (۴۳) این کتاب در حقیقت مانیفست آقای خمینی برای انقلاب و نظام سیاسی مطلوب است: حکومت اسلامی مبتنی بر ولایت انتصابی مطلقه فقیه .

اما متن عربی بحث ولایت فقیه به قلم خود آقای خمینی در جلد دوم «کتاب البیع» ظاهرا در سالهای ۱۳۵۲-۱۳۵۱ در نجف منتشر شده است، و با عنوان «شئون و اختیارات ولی فقیه» به فارسی منتشر شد. (۴۴) این متن که با دقت فقهی نوشته شده چیزی جز نظریه ولایت انتصابی مطلقه فقیه نیست. اختیارات سیاسی ولی فقیه دقیقا همان اختیارات سیاسی پیامبر و ائمه است، (۴۵) حتی چندین نوبت از واژه ولایت مطلقه هم استفاده شده است. (۴۶) در این زمان فقها بر هم ولایت ندارند و البته حق دخالت در اموری که فقیهی دیگر اقدام به شروع آن کرده را نیز ندارند. (۴۷)

آقای خمینی به مدت کمتر از دو سال (۱۳۵۷-۱۳۵۶) مطلقا از اصطلاح «ولایت فقیه» یا حتی مضمون آن چیزی به میان نمی آورد، این دوران اوج گرفتن انقلاب، اخراج ایشان از عراق، اقامت پنج ماهه در نوفل لوشاتو حومه پاریس و بازگشت پیروزمندانه به تهران است. در پاسخ خبرنگاران بین المللی که با سماجت درباره ماهیت جمهوری اسلامی، نقش روحانیون و خصوصا نقش خود ایشان در نظام آینده می پرسند، ایشان که به اصطلاح

اصولی در «مقام بیان» بوده تنها به این اکتفا کرده که حکومت به قوانین اسلام پای‌بند است، تحت نظارت روحانیون است، (۴۸) و جمهوری به همان معنی که در همه جا جمهوری است یا جمهوری اسلامی جمهوری است مثل سایر جمهوری‌ها (۴۹). واضح است که این دو خصوصیت با «ولایت شرعی فقیه» ناسازگار است. حکومت اسلامی معرفی شده در این مقطع «جمهوری اسلامی با نظارت فقیه» است، اما قطعاً مبتنی بر ولایت فقیه نیست، بر حقوق مردم و آزادیهای عمومی تاکید بیشتری می‌شود، (۵۰) در مجموع سیمایی لیبرال‌تر دارد و تناسبی با رأی سیاسی ایشان به مدت بیش از دو دهه (۱۳۴۴ تا ۱۳۵۶) یعنی ولایت انتصابی مطلقه فقیه ندارد. آنچه مردم در همه‌پرسی فروردین ۱۳۵۸ به آن رای قاطع «آری» دادند، آنچه بود که در این دو سال شنیده بودند.

آقای خمینی به موجب «حق شرعی» و حق قانونی ناشی از آرای اکثریت قاطع قریب به اتفاق ملت ایران در اجتماعات و تظاهرات اعضای شورای انقلاب اسلامی و سپس نخست وزیر دولت موقت را منصوب کرد. (۵۱) مراد از حق شرعی چیزی جز ولایت فقیه نبود. در پیش نویس قانون اساسی که زیر نظر ایشان توسط برخی حقوقدانان معتمد تهیه شده بود اسمی از ولایت فقیه برده نشده بود. ایشان در پیامش به مجلس خبرگان تشخیص مخالفت و موافقت با احکام اسلام را منحصر در صلاحیت فقها دانسته که گروهی از آنان در مجلس وجود دارند. (۵۲) بعد از تصویب ولایت فقیه توسط مجلس خبرگان در تاریخ ۲۱ شهریور ۱۳۵۸ آقای خمینی تمام قد از ولایت فقیه حمایت کرد و تکذیب آن را تکذیب اسلام دانست. (۵۳) ایشان تصریح کرد ولایت فقیه امری تشریفاتی نیست، (۵۴) بهترین اصل قانون اساسی است (۵۵) و آنچه در قانون اساسی آمده برخی شئون ولایت فقیه است نه همه شئون آن. (۵۶) ضمناً ولایت فقیه ضد دیکتاتوری است نه دیکتاتوری. (۵۷)

آقای خمینی در ضمن پاسخ به استفتائات خود بر ولایت مطلقه تصریح می‌کند که «ولی امر هر جا که مصلحت اسلام و نظام اقتضا کند در اموال و انفس حق اعمال ولایت دارد». (۵۸) واضح است که تشخیص این مصلحت هم با خود ولی امر است. پاسخ به استفتای دیگر «وجوب شرعی اطاعت از احکام حکومتی ولی امر است که نه تنها مقلدان دیگر مجتهدان را شامل می‌شود بلکه حتی دیگر مجتهدان را نیز دربرمی‌گیرد.» (۵۹) این فتوا

با آنچه ایشان در کتاب البیع نوشته بود که فقیه بر دیگر فقها ولایت ندارد (۶۰) منافات دارد و چون متاخر از آن است باید فتوای نهایی آقای خمینی و اطلاقی دیگر بر ولایت مطلقه دانست.

در نیمه دوم سال ۱۳۶۶ بعد از استفتای وزیر کار و اعتراض دبیر شورای نگهبان (۶۱) و امام جمعه تهران آقای خمینی مرادش از ولایت مطلقه فقیه و اختیاراتش را آشکارتر کرد: «اختیارات حکومت اسلامی محدود به چهارچوب احکام فرعیه الهیه نیست، بلکه یکی از احکام اولیه اسلام است؛ و مقدم بر تمام احکام فرعیه، حتی نماز و روزه و حج است. حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است، در موقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد، یکجانبه لغو کند. و می‌تواند هر امری را، چه عبادی و یا غیر عبادی که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن مادامی که چنین است جلوگیری کند.» (۶۲) در دی ۱۳۶۶ تصریح کرد «اگرچه فقیه جامع الشرایط در جمیع صور ولایت دارد، اما تشکیل حکومت و تولی امور مسلمین منوط به بیعت یا آرای اکثر مسلمین با وی است.» (۶۳) آخرین نظر ایشان عدم لزوم مرجعیت بالفعل برای ولی منتخب خبرگان در عین لزوم اجتهاد مطلق است. (۶۴)

با توجه به مستندات فوق می‌تواند گفت که آقای خمینی حداقل از ۱۳۳۰ به معنایی مضیق از ولایت فقیه نزدیک به ولایت قضائی قائل بوده و حداقل از سال ۱۳۴۴ به ولایت انتصابی مطلقه فقیه باور داشته است. ایشان در سالهای ۱۳۵۶-۱۳۵۷ با ابراز جمهوری اسلامی مبتنی بر نظارت فقیه و کتمان رای واقعی خود تقیه یا توریه کرده بود. در آن زمان رای واقعی ایشان ولایت انتصابی مطلقه فقیه بوده است. البته ایشان تولی امور مسلمین یا زمامداری مسلمین را منوط به رای اکثریت مردم با ولی امر، و اختیارات ولی امر را همان اختیارات سیاسی پیامبر و ائمه می‌دانسته است.

آقای خمینی در دوران قم به نظریات حکومت مشروطه با نظارت و اذن فقها و سپس به نوعی مضیق از ولایت فقیه نزدیک به ولایت قضایی قائل بوده است. در دوران نجف به ولایت انتصابی مطلقه فقیه معتقد بوده است. در میان پرده اوج انقلاب (سال آخر نجف و دوران پاریس) با تقیه یا توریه از جمهوری اسلامی با نظارت فقیه دفاع

می‌کند. دوران زمامداری در تهران مبتنی بر ولایت انتصابی مطلقه فقیه است که البته رضایت یا بیعت اکثریت مردم را برای اعمال ولایت سیاسی لازم می‌داند. نظر نهایی ایشان لزوم تبعیت همگان حتی دیگر فقها از ولی امر است. در مجموع چهار نظریه سیاسی به ترتیب زمانی از ایشان به جای مانده است. (۶۵)

### بحث ششم. آراء سیاسی طباطبایی به ترتیب زمانی

این بحث پاسخ به پرسشهای ذیل است: آیا اندیشه سیاسی آقای طباطبایی تحولی داشته است؟ آقای طباطبایی آراء سیاسی خود را قبل از قیام نیمه خرداد ۱۳۴۲ ابراز داشته یا بعد از آن؟ آیا نظر آقای طباطبایی در سه سال آخر عمر ایشان تحول یافته است؟

آقای طباطبایی آراء اجتماعی سیاسی خود را در جلد چهارم تفسیر المیزان در «کلام فی المرابطه فی المجتمع الاسلامی» انتهای سوره آل عمران ظاهراً در سال ۱۳۳۶ منتشر کرده است. (۶۶) روش اداره جوامع همواره در تغییر است. احکام و مقررات این عرصه به عهده متصدیان حکومت اسلامی است که باید با مراعات صلاح حال جامعه و پس از مشورت با عموم مسلمانان و بر اساس سیره و روش پیامبر اتخاذ شود. در عصر غیبت این امور به عهده عده خاصی گذاشته نشده است، بلکه زمامدار را مسلمانان انتخاب می‌کنند تا شیوه امامت را پیش بگیرد. تحمیل عقیده با زور و قهر شیوه اسلامی نیست. آقای طباطبایی در این بحث آشکارا ولایت سیاسی فقیه را نفی کرده است و بیشتر به چگونگی اداره جامعه اندیشیده تا اینکه چه کسی مدیر باشد.

آقای طباطبایی آراء خود را درباره اولی الامر را در آیات ۵۹ و ۸۳ سوره نساء در جلد پنجم المیزان ظاهراً در سال ۱۳۳۷ منتشر کرده است. (۶۷) اولی الامر در هر دو آیه ائمه اثنی عشر اهل بیت هستند ولاغیر. در آیه نخست بحث در حکم شرعی (ثوابت دینی) بود که مرجع خدا و رسول بود، اما در آیه دوم مربوط به امور سیاسی و متغیر است، لذا مرجع رفع اختلاف پیامبر و اولی الامر ذکر شده است که در جنبه مدیریت سیاسی‌شان مورد مراجعه قرار می‌گیرند. اولی الامر نمی‌تواند خلفای راشدین، اهل حل و عقد، علمای امت و فرماندهان نظامی باشند. سپردن امور سیاسی به علما از جمله فقها مفسد و خسارات غیرقابل جبران به بار می‌آورد. علمای دین به آن

جهت که فقیه هستند، چه اطلاعی از مسائل سیاسی دارند؟ تا خدا امت اسلام را مأمور سازد به اینکه در این مسائل به علما مراجعه کنند؟ در مراجعه به علما چه امیدی برای حل مشکلات سیاسی هست؟! در اینجا صاحب المیزان به وضوح صلاحیت فقها برای ولایت سیاسی را انکار کرده است.

مقاله مهم «ولایت و زعامت» آقای طباطبایی در کتاب «بحشی درباره مرجعیت و روحانیت» در دی ۱۳۴۱ منتشر شده است. اجرای احکام ثابت (یعنی شریعت) و اتخاذ و اجرای احکام متغیر (مقررات مبتنی بر مصالح متغیر که جزء شریعت نیست) توسط والی اسلامی صورت می گیرد و هر دو لازم الاجراست. مسئله ولایت و زمامداری از مواد شریعت و ثابت و لازم الاجرا در همه زمانهاست. شرایط والی جامعه اسلامی تقوای دینی، حسن تدبیر و اطلاع بر اوضاع بیش از همگان داشته باشد. به شکل شفاف فقاهت از شرایط لازم والی مسلمین شمرده نشده است. (۶۸) آنچه ضروری است اقتدا به سنت و سیره رسول خداست، یعنی مشورت با همه مردم و رعایت مصالح عمومی.

در جلد نهم تفسیر المیزان ذیل تفسیر آیه ۶۰ سوره انفال که در سال ۱۳۳۸ منتشر شده آقای طباطبایی حکومت اسلامی را معادل «حکومت انسانی» معرفی می کند که مصالح همه افراد جامعه را به طور مساوی رعایت می کند، به خواسته های آنان احترام می گذارد، و لو هر که می خواهد باشد، نه اینکه خواسته های افراد را فدای خواسته یک نفر و یا خواسته اکثریت کرده باشد.

در مقاله «اسلام و نیازمندیهای انسان معاصر» در کتاب اسلام و انسان معاصر، مجموعه بررسی های اسلامی (نگارش اولیه در مجله مکتب اسلام: ۱۳۳۹، نگارش ثانوی: ۱۳۵۵) در تقسیم احکام و مقررات اسلامی احکام ثابت را حافظ منافع حیاتی نوع انسان معرفی کرده که در کتاب خدا و سنت رسولش یافت می شوند. شریعت فقط همین است. قسم دوم احکام و مقررات حافظ مصالح مختلف زمانی - مکانی و منافع موقت و مقطعی آدمیان متغیر، زوال پذیر و قابل نسخ هستند و از سوی والی اسلامی در شعاع مقررات ثابت دینی و به حسب مصالح زمان تشخیص داده و وضع می شود و نسخ می گردد. لازم الاجرا هستند اما شریعت و حکم خدا شمرده نمی شوند.

آقای طباطبایی با دخالت مستقیم علما در سیاست چه قبل و چه بعد از انقلاب مخالف بود. ایشان از اواسط سال ۱۳۵۷ تا دو ماه قبل از درگذشت در آبان ۱۳۶۰ این عبارات را با اسنادی که ارائه شد به خواص خود گفته است، پائیز ۱۳۵۷: «بزرگترین قربانی این نهضت، اسلام خواهد بود» و «نخستین شهید این انقلاب اسلام خواهد بود». پس از پیروزی انقلاب: «در این انقلاب یک شهید واقعی بود، که مظلومانه هم شهید شد، و آن اسلام بود» یا به طور خلاصه: «اولین شهید این انقلاب اسلام بود». عباراتی که با مکتوبات ایشان در اندیشه سیاسی سازگار است.

میراث کتبی و شفاهی آقای طباطبایی یک نظریه سیاسی را از اول تا آخر بیشتر نشان نمی دهد. حکومت اسلامی یا انسانی منهای ولایت فقیه با زمامداری منتخب مردم که با مشورت ایشان و رعایت مصلحت آنها با اقتدا به سنت و سیره پیامبر جامعه را اداره می کند. اکثر قریب به اتفاق آراء سیاسی ایشان قبل از ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ ابراز شده است .

### بحث هفتم. تطبیق زمانی آراء سیاسی خمینی طباطبایی

این بحث پاسخ به پرسشهایی از این قبیل است: بحث حکومت اسلام و احکام اجتماعی اسلام را کدام یک از این دو متفکر زودتر مطرح کرده است؟ آیا آقای خمینی از نظر سیاسی آقای طباطبایی (حکومت اسلامی منهای ولایت فقیه) قبل از انتشار قول خود (ولایت فقیه) مطلع بوده است؟ آقای طباطبایی در دو همه پرسشی جمهوری اسلامی و قانون اساسی چه موضعی داشته است؟

کتب هر یک از این دو عالم به احتمال قوی از نظر عالم دیگر مخفی نبوده، خصوصا که غالب این کتابها از مهمترین کتابهای منتشرشده آن ایام بوده است. البته روش عالمان آن دوران این بوده که به اسم معاصران خود در آثارشان اشاره نمی کردند. در دهه بیست آقای طباطبایی کتابی منتشر نکرده است. ایشان یک سال بعد از انتشار کشف اسرار آقای خمینی از تبریز به قم وارد شده است. در آن دهه آقای خمینی به شاه منتخب مجلس

مؤسسان روحانی و تحت نظارت ایشان معتقد بوده و ولایت فقیه را یک نظریه اختلافی در فروع فقهی می دانسته است .

هیچیک از آثار آقای خمینی در دهه سی منتشر نشده است، در حالی که انتشار تفسیر المیزان آقای طباطبایی از سال ۱۳۳۳ آغاز شده، و مجلدات چهارم و پنجم آن حاوی مباحث سیاسی به ترتیب در سالهای ۱۳۳۶ و ۱۳۳۷ منتشر شده است. آقای طباطبایی در این مجلدات در عین اذعان به ضرورت حکومت اسلامی و اجرای احکام کتاب و سنت، والی اسلامی را مقید به پیروی از سنت رسول خدا در مشورت با مردم و رعایت مصالح عمومی و روش امامت (عدالت و نفی استبداد) کرده، که توسط مسلمانان انتخاب می شود و شرط وی فقاقت نیست. آقای طباطبایی در تفسیر اولی الامر قرآنی به صراحت زعامت سیاسی فقها را انکار کرده است. در نیمه دوم دهه سی مهمترین سویه اندیشه سیاسی آقای طباطبایی نفی ولایت فقیه، انتخابی بودن زمامدار مسلمانان، و الزام وی به اقتدا به سیره نبوی در مشورت ملی، و رعایت مصالح عمومی بوده است .

بعد از انتشار کتاب میرزای نائینی توسط سید محمود طالقانی با عنوان «تنبیه الامه و تنزیه الامه در اساس و اصول مشروطیت یا حکومت از نظر اسلام» در سال ۱۳۳۴ که حکومت مشروطه با اذن و نظارت فقیه است، اندیشه سیاسی آقای طباطبایی در نفی شرط فقاقت والی و عدم نیاز به اجازه یا اذن وی یک قدم به پیش است. ایشان در زمره پیشتازان اسلام اجتماعی بسیار زودتر از آقای خمینی بوده است.

در آغاز دهه چهل آقای طباطبایی با انتشار مقاله ولایت وزعامت در کتاب بحثی در مرجعیت و روحانیت (دی ۱۳۴۱) پیشتاز نفی ولایت فقیه در اندیشه سیاسی شیعه به زبان فارسی است. وی با صراحت بیشتری عدم اشتراط فقاقت در زمامداری جامعه اسلامی خاطرنشان کرده، بر شرایطی از قبیل مدیریت و کاردانی، اطلاعات سیاسی اجتماعی، و امانتداری و تقوی به عنوان شرایط ضروری زمامدار تاکید می کند. او اگرچه اجرای حدود و احکام شرعی و اتخاذ مقررات متغیر و مصلحتی و اجرای آنها را مسئولیت زمامدار دانسته، اما در مجری همین دو امر هم فقاقت را شرط ندانسته است. به علاوه در همین ایام وی در جلد نهم تفسیرش حکومت اسلامی را به حکومت

انسانی تعبیر می کند که مبنای آن رعایت تساوی همه مردم و احترام به خواسته های آنان و انکار استبداد فردی و استبداد اکثریت است. قطعا این مبانی از چشم آقای خمینی مخفی نمانده است.

آقای خمینی با اعتراض تاریخی خود در سالهای ۱۳۴۲ و ۱۳۴۳ به استبداد داخلی و نفوذ خارجی به ترکیه تبعید شد. نخستین اثر فقهی اصولی استدلالی ایشان الرسائل حاوی رساله الاجتهاد والتقلید در سال ۱۳۴۴ منتشر شد. آقای خمینی در این رساله برای نخستین بار به شکلی بسیار رقیق از ولایت سیاسی فقیه دفاع می کند «اقوی ثبوت منصب حکومت و ولایت فی الجملة برای فقیه است.» البته زمان نگارش این رساله چهارده سال قبل است: تیر ۱۳۳۰. به قرینه تحریر الاصول و وسیله الوصول (تقریرهای جوادی آملی و صناعی از دوره دوم اصول آقای خمینی) مراد از ولایت سیاسی فقیه در این دوران ولایت فقیه در فصل خصومات غیرحقوقی است و یقینا ولایت در اداره جامعه و دفاع از مرزها را شامل نمی شود. در اواخر این دهه (۱۳۴۹) ولایت فقیه: حکومت اسلامی ویرایش نجف منتشر می شود. در این مقطع ولایت فقیه به مسئله ای بدیهی که تصورش موجب تصدیقش می شود تبدیل شد و احکام شرعی به عنوان قانون حکومت اسلامی معرفی گشت. ویرایش بیروت کتاب ولایت فقیه: حکومت اسلامی (بهار ۱۳۵۰) مانیفست حکومت اسلامی مبتنی بر ولایت انتصابی مطلقه فقیه مورد نظر آقای خمینی بود. اختلاف فاحش مبنای سیاسی این دو عالم در دهه چهل مخفی نبود: فقیه سالاری در مقابل زمامدار منتخب مردم مقید به مشورت با مردم و ملتزم به سیره پیامبر.

دهه پنجاه دوران شکوفایی و به اوج رسیدن آقای خمینی است. اولاً تحریر الوسیله نخستین رساله فتوایی عربی جامع آقای خمینی حاوی فتوای قابل توجه فقیه جامع شرائط فتوی و قضاوت نایب امام غائب است و دارای کلیه اختیارات سیاسی ایشان (به استثنای جهاد ابتدائی) اوایل دهه پنجاه در نجف منتشر شد با اینکه جلد اول آن سال ۱۳۴۴ در بورسای ترکیه نگارش یافته بود. یکی دو سال بعد جلد دوم کتاب البیع حاوی بحث شئون و اختیارات ولی فقیه به قلم خود ایشان به عربی در نجف منتشر شد، به مثابه ادله فتاوی تحریرالوسیله. در نظریه ولایت انتصابی مطلقه فقیه اختیارات سیاسی ولی فقیه دقیقا همان اختیارات سیاسی پیامبر و ائمه است. فقها بر



هم ولایت ندارند و البته حق دخالت در در اموری که فقیهی دیگر اقدام به شروع آن کرده را نیز ندارند. آقای طباطبایی در تنها مقاله مرتبطش منتشره در این ایام تقسیم دوگانه احکام شرعی بر اساس مصالح نوعیه و مصالح متغیر پیشینش را تعمیق کرد، البته قسمت ثابت و متغیر آن در سال ۱۳۳۹ در مجله مکتب اسلام منتشر شده بود. وی همچنان بر مبنای انکار ولایت فقیه پیش می رفت .

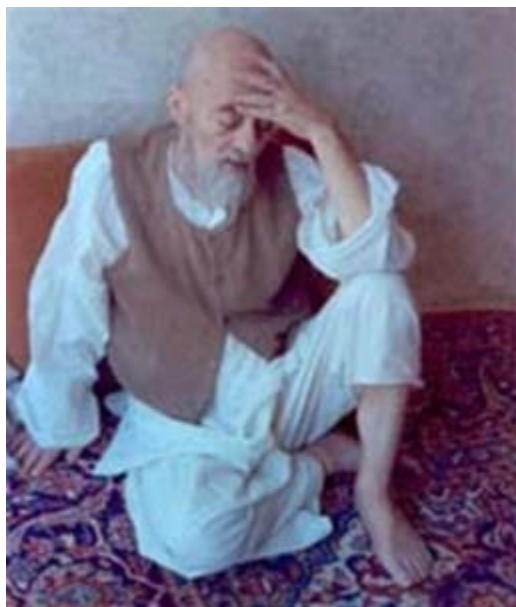
با اوج گرفتن انقلاب در اواسط سال ۱۳۵۶، آقای خمینی از باب تقیه یا توریه مبنای سیاسی خود ولایت انتصابی مطلقه فقیه را به مدت حدود دو سال کتمان کرد، و جمهوری اسلامی با نظارت فقیه را در مصاحبه های بین المللی خود مطرح کرد، جمهوری به همان معنی که در همه جا جمهوری است یا مثل سایر جمهوریها که مسلماً منافی ولایت شرعی فقیه بود. بعد از تصویب ولایت فقیه توسط مجلس خبرگان در شهریور ۱۳۵۸ آقای خمینی بعد از حدود دو سال تمام قد از آن علنا حمایت کرد و انکار آن را انکار اسلام دانست. در آن زمان شاخص ترین رقیبان آقای خمینی آقایان طباطبایی و آقای شریعتمداری بودند. اولی منکر ولایت فقیه بود به تفصیلی که گذشت. دومی هم در اعلامیه تاریخی ۱۰ آذر ۱۳۵۸ ولایت فقیه با اختیارات مندرج در قانون اساسی را با اصل حاکمیت ملی ناسازگار اعلام کرد و به همین اتهام برای همیشه از فضای سیاسی کشور حذف شد. (۶۹) قبل از پایان دهه پنجاه با استقرار ولایت فقیه هر دو رقیب به حاشیه رانده شدند .

آقای خمینی نخستین فقیهی شیعه است که خود ریاست یک حکومت را به دست گرفت و یازده سال با اقتدار حکومت کرد. آقای طباطبایی با دخالت مستقیم علما در سیاست چه قبل و چه بعد از انقلاب مخالف بود. به نظر آقای خمینی جمهوری اسلامی آغاز حکومت الله، و ارزانی داشتن وراثت حقه و امامت و پیشوایی ملتهای مستضعف (مفاد آیه ۵ سوره قصص) (۷۰) به ملت ایران به دنبال رای مثبت به جمهوری اسلامی است. ملت باید روز ۱۲ فروردین را عید بگیرند و زنده نگاه دارند، روزی که ... حکومت مستضعفین که حکومت خداست به جای آن نشست. (۷۱) آقای طباطبایی در همه پرسش جمهوری اسلامی بلکه هیچ همه پرسش و انتخاباتی قبل و بعد از انقلاب شرکت نکرد. (۷۲) او مطابق اسناد ارائه شده دو ماه قبل از پیروزی انقلاب به برخی خواص خود گفته بود «بزرگترین

قربانی این نهضت، اسلام خواهد بود» و «نخستین شهید این انقلاب اسلام خواهد بود». (۷۳) بعد از انقلاب هم مطابق چهار سند مستقل موثق (۷۴) گفته است: «در این انقلاب یک شهید واقعی بود، که مظلومانه هم شهید شد، و آن اسلام بود.»

رویکرد آقای خمینی درباره ولایت فقیه شامل چهار مرحله تحول و به استثنای میان پرده کوتاه سوم در راستای بسط اقتدار ولی فقیه بوده است. رویکرد آقای طباطبایی از ابتدا تا انتها حکومت اسلامی انسانی منهای ولایت فقیه با تاکید بر روش پیامبر در زمامداری ثابت بوده است. درباره آزمون حکومت اسلامی در سه سال نخست آن از سوی آقای طباطبایی در گفتار بعد بحث خواهم کرد.

### بخش سوم. اندیشه سیاسی آقای طباطبایی در بوته نقد



این بخش پاسخ به پرسشهایی از این دست است: رویکرد سیاسی آقای طباطبایی چه امتیازاتی داشته است؟ اهم کاستی‌ها و نواقص نظریه سیاسی آقای طباطبایی کدام است؟ آیا اندیشه سیاسی آقای طباطبایی ظرفیت و خصوصیت یک نظریه سیاسی مطلوب برای زمان ما را داراست؟ نظریه سیاسی این دو متفکر غیر از ولایت فقیه

در محورهای دموکراسی، حقوق بشر و آزادی‌ها چه تفاوت معنی داری داشته است؟ این بخش شامل دو بحث به شرح ذیل است: امتیازات رویکرد سیاسی آقای طباطبایی و کاستی‌ها و ابهامات آن .

### بحث هشتم. امتیازات رویکرد سیاسی آقای طباطبایی

به اختصار به ده نقطه قوت اشاره می‌کنم :

۱. تعبیر حکومت انسانی برای حکومت اسلامی: حکومتی که حقوق همگان را به طور مساوی رعایت کرده، به خواسته‌های همگان احترام می‌گذارد، و استبدادی (فردی یا اکثریتی) نیست .
۲. منحصر دانستن دین و شریعت در احکام ثابت. احکام متغیر وضع شده از سوی والی اسلامی علیرغم لازم الاجرا بودن شریعت و حکم الهی شمرده نمی‌شوند .
۳. مخاطب احکام اجتماعی و سیاسی اسلام همه مردم به طور دسته جمعی هستند نه یک عده یا طبقه یا صنف خاص. لذا کلیه احکام و مقررات وضع شده از سوی حکومت از طریق مشورت با مردم و با رعایت صلاح اسلام و مسلمین صادر می‌شود .
۴. سنت و سیره رسول خدا الگوی جاودانی حکومت اسلامی است و تخطی از آن برای احدی مجاز نیست. روش امامت چیزی جز تحقق سنت نبوی در عرصه عمومی برای استقرار عدالت نیست .
۵. محکومیت استبداد در دو چهره آن، استبداد فردی و فدا کردن خواسته‌های مردم در پای خواسته یک فرد، و نیز استبداد اکثریت و پایمال کردن حقوق اقلیت .
۶. انتخابی بودن زمامدار اسلامی. علاوه بر منابع قبلی به منبع جدیدی در این زمینه دست یافتیم: آیا حکومت اسلام انتخابی است: جواب: «راجع به ائمه اطهار (ع) انتصابی است توسط خداوند». حکومت اسلامی بعد از ائمه (ع) برای دیگران چگونه بوده است؟ جواب: «مصلحتی است». (۷۵) در پاسخ نخست بالالتزام حکومت زمان غیبت انتخابی است، در پاسخ دوم حکونت زمان غیبت بر اساس احکام متغیر مصلحتی والی اسلامی اداره می‌شود .

۷. حاکم منتخب سه شرط بیشتر ندارد: امانتداری (تقوی)، کاردانی (حسن تدبیر) و دانش لازم اداره جامعه (اطلاع بر اوضاع).

۸. فقاہت نه تنها شرط لازم مدیریت سیاسی نیست، بلکه دانش مذکور هیچ تناسبی با مدیریت سیاسی ندارد و اکتفا به آن چه بسا به فساد و ضرر غیرقابل جبران بیانجامد. ولایت فقیه جایی در سیاست ندارد. والی اسلامی برای اجرای احکام ثابت شرعی یا وضع و اجرای مقررات متغیر هم نیازی به فقاہت ندارد، مشاور فقیه در اینگونه امور کافی است .

۹. شکل حکومت و مقررات آن از امور متغیر است و از جمله احکام ثابت شرعی نیست .

۱۰. تحمیل عقیده به نام دین و توسل به زور و اسلحه در امور فرهنگی پذیرفته نیست .

### بحث نهم. کاستی‌ها و ابهامات

به اختصار به هشت نکته انتقادی در اندیشه سیاسی آقای طباطبایی اشاره می‌کنم. اعتراف می‌کنم که این نکات نیازمند شرح و بسط و تفصیل است. امیدوارم در مجال دیگری انجام دهم.

یک. اشکال روش‌شناختی: نقطه عزیمت آقای طباطبایی در مباحث اجتماعی سیاسی دو امر است، فطری بودن اسلام و اعتبارات عقلایی در امور اجتماعی. در حقیقت دو امر مذکور پل بین اسلام و حکمت نظری است. اتفاقاً مسئله اصلی میزان ارتباط سیاست به عنوان یکی از اجزای حکمت عملی با اسلام از یک سو و با حکمت نظری از سوی دیگر است. به نظر می‌رسد آقای طباطبایی با همان روشی سراغ سیاست یا حداقل فلسفه سیاسی رفته که سراغ تفسیر قرآن یا فلسفه نظری رفته است. فطرت در جای خود امری صحیح است، اما چه ربطی به سیاست دارد؟ اینکه کلیه مباحث سیاسی از امور اعتباری است و نه حقیقی نیز در جای خود درست است، اما آیا این مباحث وجودشناختی گرهی از مباحث سیاسی باز می‌کند؟ مشخص نیست که آقای طباطبایی از امر سیاسی

به تلقی مدرن در علوم سیاسی چقدر مطلع است. حجم فراوانی از مباحث ایشان در این موضوع صرف مبادی بعیده ای شده است که در علوم سیاسی مدرن جایی ندارند .

دو. سیاست در تار و پود خود امری عرفی و علم اینجا و اکنون است. به بیان رایج اصولی تمام سیاست در حوزه متغیرات است. آقای طباطبایی نیمی از راه را آمده و احکام امور متغیر را خارج از شریعت دانسته اما اجرای کلیه احکام اعم از ثابت و متغیر را به عهده والی اسلامی گذاشته است. اولاً اجرای بخش ثوابت دینی چه ربطی به حکومت و والی آن دارد؟ جامعه مدنی مؤمنان متکفل آن می شود. به گفته آقای طباطبایی مخاطب احکام اجتماعی اسلام هم آحاد مردم هستند. ثانیاً وضع و اجرای احکام متغیر مصلحتی - که تمام سیاست است - خصوصاً وقتی جزء شریعت هم نیست، چه ربطی به اسلام و والی اسلامی دارد؟! وضع و اجرای احکام متغیر مصلحتی کار علوم اجتماعی، عقل جمعی و سیاست عرفی است، نه دین.

سوم. تفاوت سیاست‌ورزی و نظام سیاسی مسلمانان با غیرمسلمانان در اخلاق سیاسی اسلامی است که ارزشهای ثابت موجود در تعالیم قرآن، سنت نبوی و سیره علوی مولفه های آن هستند. اما پاسخ به پرسشهایی از قبیل چگونه باید حکومت کرد؟ یا چه کسی باید حکومت کند؟ یا چگونه باید قدرت سیاسی را توزیع کرد؟ یا چگونه باید از مفاسد قدرت جلوگیری نمود؟ یا حقوق دولت و ملت کدام است؟ اموری اولاً و بالذات عرفی هستند، و اگر هم در متون دینی اشاره ای به آنها شده باشد از باب امضاء و ارشاد به حکم عقل هستند. قرآن کریم یا سنت پیامبر یا سیره امام علی منبع جاوید الهام ارزشهای اخلاق سیاسی مسلمانان هستند، اما منبع علم سیاست (متغیرات مصلحتی اینجا و اکنون) محسوب نمی شوند .

چهارم. مراد از حکومت اسلامی چیست؟ آقای طباطبایی پذیرفته که رئیس چنین حکومتی قرار نیست فقیه باشد. ظاهراً چون قرار است والی مجری احکام اسلامی اعم از ثابت و متغیر باشد از پسوند اسلامی استفاده شده است. با نکات پیش گفته معلوم شد که اجرای احکام ثابت ربطی به حکومت ندارد (و کارویژه جامعه مدنی مسلمانان است)، و وضع و اجرای احکام و مقررات متغیر هم ربطی به اسلام ندارد! کارویژه حکومت نظم، امنیت و رفع

نیازهای عمومی است که اموری عرفی و مبتنی بر عقل جمعی و تجربه بشری است. به بیان دقیق‌تر احکام فقهی حوزه معاملات از قبیل فقه کیفری، فقه تجارت، فقه سیاسی و فقه مدنی (معادل شعب مختلف علم حقوق با همین عناوین) همگی امور متغیر هستند. قواعد آنها امور امضایی و ارشادی عقلایی محسوب می‌شوند. مناسک عبادی و شبه مناسک توقیفی علی‌الغلب البته ثوابت دینی هستند. آقای طباطبایی همانند فقهای سنتی احکام فقهی معاملات موجود در کتاب و سنت را ثوابت دینی و از آن بالاتر حافظ مصالح نوعیه معرفی کرده است. هر دو تلقی قابل مناقشه جدی است.

پنجم. عصاره رویکرد سیاسی آقای طباطبایی این چند عبارت است: مسلمانان باید حاکم را در جامعه طبق سیره پیامبر انتخاب کنند که شیوه امامت است نه پادشاهی و امپراطوری. حکومت اسلامی فردی استبدادی یا حکومت اکثریت یعنی پارلمانی (دموکراسی غربی) هم نیست. احکامی که از مقام ولایت صادر می‌شود از راه شورا و با رعایت صلاح اسلام و مسلمین صادر خواهد شد. حاکم اسلامی به منزله صاحب‌خانه در اداره امور جامعه بر اساس شریعت و مصلحت از اختیارات مطلق برخوردار است. مراد از «شیوه امامت» دقیقا چیست؟ ایشان حکومت فردی استبدادی و البته دموکراسی پارلمانی را به دلیل نادیده گرفته شدن خواست اقلیت نادرست دانسته است. مکانیسم مشورت و استیفای مصلحت عمومی در شیوه امامت چیست؟ آیا از سیره پیامبر یا امام علی بیش از اخلاق سیاسی اسلامی قابل استفاده است؟ از آثار آقای طباطبایی چیزی در این زمینه بدست نمی‌آید. کلیاتی زیبا و آرمانی بدون ارائه کمترین راه‌کار عملی. این کلیات منهای شرط فقاقت زمامدار در سخنان آقای خمینی بویژه سالهای ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ فراوان ارائه شده و در عمل هم امتحان خود را پس داده است .

شش. به نظر آقای طباطبایی «مرز جامعه اسلامی اعتقاد است و بس نه مرزهای طبیعی یا قرارداد.» به عبارت دیگر ایشان حتی از منظر سیاسی وظایف امت اسلامی را تعیین کرده و دولت-ملت و وطن را به رسمیت نشناخته است. در این امر آقای خمینی و اکثر قریب به اتفاق علمای سنتی با ایشان همداستان هستند. بدون به رسمیت

شناختن دولت-ملت سیاست‌ورزی در دوران معاصر ممتنع است. آیا سیاست‌ورزی بر مبنای امت اسلامی به لحاظ واقعیت سیاسی امری ممکن یا مطلوب است؟ پاسخ مثبت نیست .

هفت. تلقی آقای طباطبایی از تساوی «عدالت استحقاقی» است نه «عدالت مساواتی». ایشان در توصیف حکومت انسانی نوشته است حکومتی که حقوق فرد فرد جامعه از جمله آزاد و برده، مرد و زن، را به طور مساوی رعایت کند. مراجعه به المیزان نشان می‌دهد که ایشان تفاوت حقوق برده و آزاد، زن و مرد، و مسلمان و نامسلمان را پذیرفته اما استیفای کامل همان حقوق نامساوی را عدالت دانسته است. ایشان به تساوی «در برابر قانون» معتقد است و نه تساوی «در قانون». تساوی در قانون مفاد عدالت مساواتی است و لازمه آن لغو برده داری، و نفی هرگونه تبعیض جنسی و دینی بین شهروندان یک جامعه است. (۷۶)

هشت. در زمینه آزادی، اگرچه عقیده و دین را اکراه بردار نمی‌داند، اما به آزادی عقیده به معنای جواز باور به شرک قائل نیست. در زمینه آزادی بیان افراد بعد از تأیید مرجع ذیصلاح مجاز به ابراز عقاید و باورهای دینی خود یا ترویج و تبلیغ آن هستند. وی ظاهراً در مورد امور سیاسی و اجتماعی چنین محدودیتی قائل نشده است. از آثار آقای طباطبایی آزادی به معنای متعارف و حقوق بشری آن بدست نمی‌آید. بر همین مبنا او قائل به لزوم پاک کردن زمین از لوٹ شرک است. باید با مشرکان جهاد کرد تا دست از شرک بکشند و دین حق را بپذیرند یا به مرگ تن دهند. اهل کتاب نیز به ظاهر موحد و در واقع مشرکند. لذا عملاً ملحق به مشرکان می‌شوند. در واقع نظر آقای طباطبایی با نظر مشهور در مورد جهاد و نفی آزادی دینی تفاوتی ندارد. (۷۷)

آقای طباطبایی به لحاظ کلامی و فقهی متفکری سنتی است. در مسئله آزادی، جهاد و حقوق زنان تفاوت چندانی با آقای خمینی ندارد. نقطه قوت المیزان مباحث معارفی آن است، درباره توحید، معاد، نبوت، و عوالم غیب. در مورد مباحث فقهی و تعالیم عملی اسلام این تفسیر کتاب مرجع من نیست. با توجه به نقدهای جدی فوق در اندیشه سیاسی وی جز انکار ولایت فقیه و نفی شرط فقاقت زمامدار نکته قوتی نیست. با توجه به نظریه سیاسی این دو متفکر غیر از مسئله خطیر ولایت فقیه در محورهای دموکراسی، حقوق بشر و آزادی‌ها تفاوت معنی

داری ندارد. اندیشه سیاسی آقای طباطبایی به استثنای قائل نبودن به ولایت فقیه ظرفیت و خصوصیت یک نظریه سیاسی مطلوب برای زمان ما را دارا نیست. والحمدلله.

### جمع بندی

خانه روبروی مدرسه حجتیه از حوالی آذر ۱۳۳۷ تا بهار ۱۳۴۳ در اجاره ساواک قم بوده است. در تاریخ ۱۲ خرداد ۱۳۴۳ حسین خرمی خانه خود را به ازای نود هزار تومان بدهی خمس به شکل محضری به آقای خمینی منتقل می کند.

آقای خمینی از سال ۱۳۴۴ به ولایت انتصابی مطلقه فقیه قائل بوده است. در سالهای ۱۳۵۶-۱۳۵۷ با ابراز جمهوری اسلامی مبتنی بر نظارت فقیه و کتمان رای واقعی خود تقیه یا توریه کرده بود.

میراث کتبی و شفاهی آقای طباطبایی یک نظریه سیاسی را از اول تا آخر بیشتر نشان نمی دهد. حکومت اسلامی یا انسانی منهای ولایت فقیه با زمامداری منتخب مردم که با مشورت ایشان و رعایت مصلحت آنها با اقتدا به سنت و سیره پیامبر جامعه را اداره می کند. اکثر قریب به اتفاق آراء سیاسی ایشان بین سالهای ۱۳۳۷ تا دی ۱۳۴۱ منتشر شده است.

ایشان در زمره پیشتازان اسلام اجتماعی بسیار زودتر از آقای خمینی بوده است.

آقای طباطبایی با همان روش تفسیر قرآن یا حکمت نظری سراغ سیاست یا حداقل فلسفه سیاسی رفته است. سیاست در تار و پود خود امری عرفی است. اجرای بخش ثوابت دینی چه ربطی به حکومت و والی آن دارد؟ جامعه مدنی مؤمنان متکفل آن می شود. وضع و اجرای احکام متغیر مصلحتی - که تمام سیاست است - چه ربطی به اسلام و والی اسلامی دارد؟!



تفاوت سیاست‌ورزی و نظام سیاسی مسلمانان با غیرمسلمانان در اخلاق سیاسی اسلامی است. قرآن کریم یا سنت پیامبر یا سیره امام علی منبع جاوید الهام ارزشهای اخلاق سیاسی مسلمانان هستند، اما منبع علم سیاست (متغیرات مصلحتی اینجا و اکنون) محسوب نمی‌شوند.

آقای طباطبایی همانند فقهای سنتی احکام فقهی معاملات موجود در کتاب و سنت را ثوابت دینی و از آن بالاتر حافظ مصالح نوعیه معرفی کرده است. هر دو تلقی قابل مناقشه جدی است.

مراد از «شیوه امامت» و مکانیسم مشورت و استیفای مصلحت عمومی چیست؟ از آثار آقای طباطبایی چیزی در این زمینه بدست نمی‌آید.

به نظر آقای طباطبایی «مرز جامعه اسلامی اعتقاد است و بس نه مرزهای طبیعی یا قراردادی» بدون به رسمیت شناختن دولت-ملت سیاست‌ورزی در دوران معاصر ممتنع است.

تلقی آقای طباطبایی از تساوی «عدالت استحقاقی» است نه «عدالت مساواتی». ایشان به تساوی «در برابر قانون» معتقد است و نه تساوی «در قانون».

از آثار آقای طباطبایی آزادی به معنای متعارف و حقوق بشری آن بدست نمی‌آید.

اندیشه سیاسی آقای طباطبایی به استثنای قائل نبودن به ولایت فقیه ظرفیت و خصوصیت یک نظریه سیاسی مطلوب برای زمان ما را دارا نیست.

## یادداشت‌ها:

۱. آقای طباطبایی، انقلاب و نظام - ۷: تحقیقی درباره اندیشه سیاسی مکتوب صاحب المیزان (۲۹ خرداد ۱۴۰۱) .
۲. در اعلان این گفتار (۹ تیر ۱۴۰۱) به بخش اول اشاره نشده بود زیرا به مدارک این بخش در فاصله بین اعلان و برگزاری جلسه دست یافتیم. به علت کمبود وقت نوبت به طرح بخش چهارم «زمینه اندیشه سیاسی طباطبایی» که در اعلان آمده بود نرسید و به گفتار بعد موکول شد .
۳. آقای طباطبایی، انقلاب و نظام - ۴: اسناد تازه درباره «اسلام، اولین شهید انقلاب» و مناسبات خمینی-طباطبایی (۱۳ بهمن ۱۴۰۰)، بخش سوم، بحث اول، مطلب اول .
۴. رسول جعفریان، جریانها و سازمانهای مذهبی-سیاسی ایران (از روی کار آمدن محمدرضا شاه تا پیروزی انقلاب اسلامی، سالهای ۱۳۲۰-۱۳۵۷، تهران: نشر علم، پائیز ۱۳۹۶، ص ۳۶۵، به نقل از مهدی سراج انصاری، مجله مسلمین، ش ۷، ۱۳۳۴، ص ۱۹. اگر کسی به مجله مذکور دسترسی دارد عکس آن را برایم ارسال کند تا بررسی کنم .
۵. آقای طباطبایی، انقلاب و نظام - ۱: در این انقلاب یک شهید واقعی بود، که مظلومانه هم شهید شد، و آن اسلام بود (۲۷ آذر ۱۴۰۰)، بخش اول، مبحث دوم، بحث سوم .
۶. جعفریان، جریانها، ص ۴۲۴، به نقل از استاد شهید [مطهری] به روایت اسناد، ۱۵۸-۱۵۰ و ۱۷۳ .
۷. جعفریان، جریانها، ص ۴۲۴، به نقل از خاطرات و مبارزات شهید [فضل الله محلاتی] محلاتی، ص ۷۸ .
۸. آقای طباطبایی، انقلاب و نظام - ۳: اسناد و مدارک تازه درباره مناسبات خمینی-طباطبایی (۲۶ دی ۱۴۰۰)؛ آقای طباطبایی، انقلاب و نظام - ۴: اسناد تازه درباره «اسلام، اولین شهید انقلاب» و مناسبات خمینی-طباطبایی (۱۳ بهمن ۱۴۰۰) .
۹. دفاع از طاهری خرم‌آبادی از حقوق منتقدان (۱۸ شهریور ۱۳۹۲) .
۱۰. خاطرات آیت الله طاهری خرم‌آبادی از تبعید امام (ره) تا پیروزی انقلاب اسلامی، تدوین محمدرضا احمدی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۵۳-۵۴. لازم به ذکر است که ابتدا خلاصه ای از مطلب فوق را در این کتاب خواندم: رسول

جعفریان، جریانها، ص ۴۸۱؛ اما بدون ذکر منبع. در تماس با نویسنده محترم از وی منبع اطلاعات فوق را جویا شدم. نشانی خاطرات طاهری خرم آبادی داده شد .

۱۱. خاطرات طاهری خرم آبادی، ج ۱، ص ۲۴۴-۲۴۲.

۱۲. خاطرات طاهری خرم آبادی، ج ۱، ص ۳۲۶.

۱۳. انقلاب، طباطبایی و مرتضی حائری یزدی: گفتگوی محسن کدیور با نجمه حائری یزدی (۲۰ دی ۱۴۰۰)

۱۴. در سند ساواک قاف اول به ضم و قاف دوم به کسر اعراب گذاشته شده بود. در اظهار فضلی حوزه علمیه قم نسل قبل از من هم این کلمه را با همین تلفظ شنیدم. این واژه در لغت نامه دهخدا و فرهنگ سخن درج نشده است .

۱۵. نگاهی کوتاه به سوابق سرهنگ محمود قُلُقِسائی (قُلُقِسَه) رئیس ساواک قم و لرستان، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۳۱ مرداد ۱۴۰۰. تاریخ درگذشت وی ذکر نشده است .

۱۶. نخستین سند تحلیلی ساواک، وضعیت حوزه علمیه قم در سال ۱۳۳۵ و جایگاه امام خمینی، موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۴ فروردین ۱۳۸۴. اصل سند درج نشده است! اگر کسی کلیشه اصل سند را در اختیار دارد برایم بفرستد .

۱۷. مرکز بررسی اسناد تاریخی، نظر امام خمینی درباره ساواک قم و رئیس آن در سال ۱۳۴۳، ۷ خرداد ۱۴۰۱، به نقل از یاران امام به روایت اسناد ساواک، آیت الله میرزا علی فیض مشکینی، تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی، چاپ اول، سال ۱۳۸۸، ص ۱۱-۱۰.

۱۸. خاطرات طاهری خرم آبادی، ج ۲، ص ۳۱۲.

۱۹. خاطرات آیت الله [صادق] خلخالی اولین حاکم شرع دادگاههای انقلاب، تهران: نشر سایه، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۳۵۷. سرهنگ حسن بدیعی با سرلشکر جواد بدیع اعدامی دیگر متفاوت است. اشتباه خلخالی در ذکر مشخصات درست افرادی که اعدام کرده است کم نیست.

۲۰. حضرت آیت الله العظمی سید محمدرضا موسوی گلپایگانی به روایت اسناد ساواک، تهران: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۸۵، چاپ دوم: ۱۳۹۱، جلد اول، ص ۵۸۹. با تشکر فراوان از دوست فاضلی که کتاب سه جلدی مذکور را در اختیارم گذاشت .

۲۱. پیشین، ص ۴۸۶.

۲۲. پیشین.

۲۳. شیخ یحیی (حسین) سلطانی، نماینده دوره دوم مردم اردستان در مجلس شورای اسلامی.

۲۴. آقایان یوسف یا حسن صانعی.

۲۵. نامه معظم له در پاسخ به نامه مورخ ۱۲ مهر ۱۳۶۵ امام خمینی درباره پاره ای از نارسائی‌ها و دفع برخی اتهامات مورخ ۱۷ مهر ۱۳۶۵، خاطرات آیت الله العظمی منتظری، پیوست ۱۴۳، ج ۲، ص ۱۱۶۱.

۲۶. از یکی از فضلاء حوزه علمیه قم که بعد از تحقیق و تفحص اطلاعات موثق فوق را در اختیارم گذاشت صمیمانه تشکر می‌کنم.

۲۷. اقلیم خاطرات، دکتر فاطمه طباطبایی عروس امام خمینی، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول، ۱۳۹۰، پاورقی ص ۲۹.

۲۸. گذر ایام در خاطرات خانم فریده مصطفوی دختر امام، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۹۷، ص ۸۲.

۲۹. صحیفه امام، ج ۲، ص ۳۹۵، پاورقی نامه مورخ ۱۰ آبان ۱۳۵۰ پدرش.

۳۰. سید روح الله موسوی خمینی، کشف اسرار، [بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا]، (افست از چاپ اول)، صفحات ۱۸۷-۱۸۴، ۲۲۳-۲۲۲ و ۲۳۴-۲۳۳.

۳۱. قبل از انقلاب احمد آذری قمی در انتشارات دارالعلم قم کتاب کشف اسرار را بدون نام ناشر چاپ کرده است. به گفته حسن آذری [پسر احمد] یک بار هزار نسخه از آن را ساواک برد. (بنگرید به جعفریان، جریانها، ص ۵۵۹). سیدهدادی خسروشاهی (۱۳۱۷-۱۳۹۸) در دیدار با مسئولان دفتر تنظیم و نشر آثار امام خمینی درباره چرایی عدم چاپ کشف اسرار پس از پیروزی انقلاب اسلامی و برطرف شدن ممنوعیت انتشار آن چنین روایت کرده است: «بعد از انقلاب من [خدمت امام] گفتم اجازه بدهید ما این کشف اسرار را چاپ کنیم. فرمودند: نه، چه ضرورتی دارد؟ گفتم: [این کتاب] از تالیفات حضرت عالی است. ایشان فرمودند: مگر هرچه تالیف من است باید همیشه چاپ بشود؟ این مسئله ای بود که پیش آمد، من آن زمان [بر آن نقد] نوشتم [که منتشر شده، ولی] الآن ممکن است نشر آن القای آن شبهات باشد، ممکن است شبهاتی را من نقل کردم، به ذهن جوان [امروز] برود و پاسخهای من کافی نباشد، بنابراین [چاپ مجدد] آن ضرورتی ندارد. [این مطلب] مفهوم فرمایشاتشان نیست و عین کلماتشان است.» (محسن کدیور، دوران معاضدت و معاونت: مناسبات خمینی - منتظری (تا شهریور ۱۳۶۵)، استیضاح خبرگان و رهبران جمهوری اسلامی (۱۳۷۰-۱۳۶۱)، دفتر دوم، اسن آلمان: ۱۴۰۰، ص ۵۴). گفته می‌شود علت عدم انتشار مجدد آن حفظ وحدت اسلامی است. احتمال دیگر که به نظر اقوی می‌رسد مشکل‌دار بودن این کتاب در مسئله ولایت فقیه - رکن اندیشه سیاسی آقای خمینی - است.

۳۲. یکی از ترجمه‌های عربی آن: کشف الاسرار، الامام الخمينی قدس سره، [بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا]، ۳۰۳ صفحه. کتاب حاوی مقدمه مترجم، مقدمه ناشر، و مقاله دکتر شتا با عنوان «کشف الاسرار بين اصله الفارسی والترجمة الاردنية» منتشر شده در مجله الراصد، تموز ۱۹۹۱ است. گزیده ای از آن به زبان انگلیسی :

Jean-Marie Xaviere, Harold J Salemsen, Tony Hendra, and Clive Irving (translators). *Sayings of the Ayatollah Khomeini: political, philosophical, social, and religious*. New York: Bantam Book, 1980.

۳۳. درباره تاریخ دوره های سه گانه اصول آقای خمینی و تقریرات هر دوره از اطلاعات آقای محمدکاظم تقوی عضو دفتر تنظیم و نشر آثار امام خمینی شعبه قم استفاده کرده ام. ایشان با تحلیل و برداشتهای من از آرای آقای خمینی موافق نیست، با این همه پاسخگوی پرسشهای علمی من است .
۳۴. حسین علی منتظری نجف آبادی، محاضرات فی الاصول، تقریر اباحت السید روح الله الموسوی الخمینی، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۸، شامل تنبیهات استصحاب، تعادل و تراجیح و اجتهاد و تقلید.
۳۵. سید روح الله موسوی خمینی، الرسائل، به اهتمام مجتبی طهرانی، [تهران: اسماعیلیان]، ۱۳۸۵ق [۱۳۴۴]؛ موسوعه الامام الخمینی، التعادل والتراجیح وبلیه الاجتهاد والتقلید، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۹۲، ص ۲۷.
۳۶. تقریرات دوره دوم: تهذیب الاصول جعفر سبحانی (تاریخ اتمام کتابت: ۱۰ دی ۱۳۴۲، تاریخ انتشار ظاهراً سال ۱۳۴۳)؛ تنقیح الاصول به قلم حسین تقوی اشتهاردی (تاریخ اتمام نگارش: ۱۵ خرداد ۱۳۳۷، تاریخ انتشار: ۱۳۷۶)؛ و معتمد الاصول به قلم فاضل لنکرانی (تاریخ نگارش: ؟، تاریخ انتشار ۱۳۸۰) است. در این آثار اگرچه به سه منصب مفتی، قاضی و قاض اشاره شده، حتی در دومی و سومی فقیه جامع الشرایط قدر متیقن احراز منصب سوم در زمان غیبت دانسته شده است، (تنقیح الاصول، ج ۴، ص ۵۸۵، و معتمد الاصول، ج ۲، ص ۴۱۳) اما درباره معنای حکومت یا ولایت سیاسی فقیه بحث نشده است .
۳۷. عبدالله جوادی آملی، تحریر الاصول، تقریر اباحت السید روح الله الموسوی الخمینی، قم: اسراء، ۱۳۹۷، ج ۴، ص ۵۰۴-۵۰۲ و ۵۱۷-۵۱۸ .
۳۸. به دلیل ناقص بودن در مقدمه ناشر آمده که برای تکمیل از تقریرات شیخ حسین تقوی اشتهاردی استفاده شده و مهمتر از آن خود مرحوم صانعی در مقدمه مختصرش نوشته بعضی از «جزئیات به ذهن خودش رسیده» یعنی لزوما سخن استاد نیست. ای کاش این جزئیات را در پاورقی می آورد.
۳۹. یوسف صانعی، وسیله الوصول الی علم الاصول، تقریر اباحت السید روح الله الموسوی الخمینی، قم: موسسه فقه الثقلین، ۱۴۰۰، ج ۴، ص ۵۶۲، ۵۶۷، ۵۷۰ و ۵۹۰ .
۴۰. برای شواهد این امر بنگرید به مقاله قلمرو حکومت دینی از دیدگاه امام خمینی، در کتاب دغدغه های حکومت دینی، تهران: نشر نی، ۱۳۷۹، ص ۱۱۱-۱۳۵ .
۴۱. سید روح الله موسوی خمینی، تحریرالوسیله، کتاب الامر بالمعروف ونهی عن المنکر، ختام، مسئله ۱ و ۲، ج ۱ ص ۵۱۴-۵۱۳، (موسوعه الامام الخمینی، ج ۲۱، تهران: دفتر تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۹۲).
۴۲. برای آشنایی با جزئیات انتشار کتاب ولایت فقیه: حکومت اسلامی آقای خمینی بنگرید به سلسله مقالات تهمت در حکومت اسلامی، ریشه یابی احکام مهدورالعرض در فقه و روایات شیعه، بهمن و اسفند ۱۳۹۷.
۴۳. سید روح الله موسوی خمینی، ولایت فقیه: حکومت اسلامی، موسوعه الامام الخمینی، ۲۱، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۹۲، صفحات ۳، ۱۸، ۲۵، ۴۳-۴۱، ۴۸-۴۶، ۵۰ و ۱۶۸ .

۴۴. سید روح الله موسوی خمینی، کتاب البیع، جلد ۲، دفتر شانزدهم موسوعه الامام الخمينی، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۹۲، ص ۶۵۵-۷۶۳. ترجمه این بحث: شئون و اختیارات ولی فقیه (ترجمه مبحث ولایت فقیه از کتاب البیع)، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول: ۱۳۶۵ .

۴۵. خمینی، شئون و اختیارات ولی فقیه (ترجمه مبحث ولایت فقیه از کتاب البیع)، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۹، ص ۳۴ .

۴۶. خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۶۷۴، ۷۳۰ و ۷۳۷.

۴۷. خمینی، شئون و اختیارات ولی فقیه (ترجمه مبحث ولایت فقیه از کتاب البیع)، ص ۱۱۱ و ۱۱۴ .

۴۸. «البته من خودم بنای دخالت مستقیم در امور را ندارم. وقتی که حکومت تأسیس گردد من سمت هدایت را دارم.» (مصاحبه با روزنامه دانمارکی، ۵ آذر ۱۳۵۷، صحیفه امام، ج ۵، ص ۱۲۲)؛ «من و سایر روحانیون در حکومت، پستی را اشغال نمی‌کنیم. وظیفه روحانیون ارشاد دولتهاست... من در حکومت آینده نقش هدایت را دارم.» (مصاحبه با روزنامه سنگاپوری «استریت تایمز»، ۲۵ دی ۱۳۵۷، صحیفه امام، ج ۵، ص ۴۷۲ و ۴۷۴)؛ «من چنین چیزی نگفته‌ام که روحانیون متکفل حکومت خواهند شد. روحانیون شغلشان چیز دیگری است. نظارت بر قوانین البته به عهده روحانیون است.» (مصاحبه با مجله آلمانی «اشترن»، ۲۶ دی ۱۳۵۷، صحیفه امام، ج ۵، ص ۴۸۲)؛ حضرت آیت الله خمینی در پاسخ این سؤال که ایشان «مرد نیرومند ایران» خواهند شد، تصریح کردند که اختیارات شاه را نخواهند داشت و نخست وزیر هم نخواهند شد، اما نقش ارشاد و هدایت خود را حفظ خواهند کرد. (مصاحبه با خبرگزاری فرانسه، ۲۴ دی ۱۳۵۷، صحیفه امام، ج ۵، ص ۴۴۶)؛ «ما به خواست خدای تعالی در اولین زمان ممکن و لازم برنامه‌های خود را اعلام خواهیم نمود. ولی این بدان معنی نیست که من زمام امور کشور را به دست بگیرم و هر روز نظیر دوران دیکتاتوری شاه، اصلی بسازم و علی رغم خواست ملت به آنها تحمیل کنم. به عهده دولت و نمایندگان ملت است که در این امور تصمیم بگیرند؛ ولی من همیشه به وظیفه ارشاد و هدایت عمل خواهم کرد.» (مصاحبه با روزنامه اکونومیست، ۱۸ دی ۱۳۵۷، صحیفه امام، ج ۵، ص ۳۸۵).

۴۹. (حضرت عالی می‌فرماید که بایستی در ایران، جمهوری اسلامی استقرار پیدا کند و این برای ما فرانسوی‌ها چندان مفهوم نیست. زیرا که جمهوری می‌تواند بدون پایه مذهبی باشد. نظر شما چیست؟ آیا جمهوری شما بر پایه سوسیالیسم است؟ مشروطیت است؟ بر انتخاباتی استوار است؟ دموکراتیک است؟ چگونه است؟) جواب: «اما جمهوری، به همان معنایی است که همه جا جمهوری است. لکن این جمهوری بر یک قانون اساسی ای متکی است که قانون اسلام است. اینکه ما جمهوری اسلامی می‌گوییم برای این است که هم شرایط منتخب و هم احکامی که در ایران جاری می‌شود اینها بر اسلام متکی است، لکن انتخاب با ملت است و طرز جمهوری هم همان جمهوری است که همه جا هست.» (مصاحبه با روزنامه فرانسوی لوموند، ۲۲ آبان ۱۳۵۷، صحیفه امام ج ۴، ص ۴۷۹)؛ «حکومت جمهوری اسلامی هم یک جمهوری است مثل سایر جمهوریها و لکن قانونش قانون اسلامی است.» (مصاحبه با رادیوتلوویزیون بی بی سی، ۱۵ دی ۱۳۵۷، صحیفه امام، ج ۵، ص ۳۴۷) .

۵۰. «در جامعه‌ای که ما به فکر استقرار آن هستیم، مارکسیستها در بیان مطالب خود آزاد خواهند بود؛ ... هر کس آزاد است که اظهار عقیده کند و برای توطئه کردن آزاد نیست.» (نجف، مصاحبه با لوسین ژرژ خبرنگار روزنامه فرانسوی لوموند، ۴ اردیبهشت

۱۳۵۷، صحیفه امام، ج ۳، ص ۳۷۱؛ «من نمی‌خواهم ریاست دولت را داشته باشم. و طرز حکومت، حکومت جمهوری است و تکیه به آرای ملت؛ و قانون، قوانین اسلام است. و احزاب آزادند که مخالفت با ما یا با هر چیزی بکنند، مادامی که اقداماتشان مضر به کشور نباشد». (مصاحبه با مجله آلمانی «اشترن»، ۲۶ دی ۱۳۵۷، صحیفه امام، ج ۵، ص ۴۸۲)؛ «هر فردی از افراد ملت حق دارد که مستقیماً در برابر سایرین، زمامدار مسلمین را استیضاح کند و به او انتقاد کند و او باید جواب قانع‌کننده بدهد و در غیر این صورت، اگر بر خلاف وظایف اسلامی خود عمل کرده باشد - خود به خود - از مقام زمامداری معزول است.» (مصاحبه با روزنامه ایتالیایی «لوتا کونتینوا»، ۱۹ دی ۱۳۵۷، صحیفه امام، ج ۵، ص ۴۰۹).

۵۱. تشکیل شورای انقلاب: ۲۲ دی ۱۳۵۷، صحیفه امام، ج ۵، ص ۴۲۶؛ حکم نخست‌وزیری مهندس مهدی بازرگان: ۱۵ بهمن ۱۳۵۷، صحیفه امام، ج ۶، ص ۵۴.

۵۲. پیام به مجلس خبرگان، ۲۹ مرداد ۱۳۵۸، صحیفه امام، ج ۹، ص ۳۰۹، بند ۳.

۵۳. سخنرانی در جمع پرسنل نیروی هوایی، ۲۸ شهریور ۱۳۵۸، صحیفه امام، ج ۱۰، ص ۵۹.

۵۴. سخنرانی در جمع نمایندگان مجلس خبرگان، ۱۲ مهر ۱۳۵۸، صحیفه امام، ج ۱۰، ص ۲۲۳.

۵۵. بیانات خطاب به حامد الگار متفکر آمریکایی، ۷ دی ۱۳۵۸، صحیفه امام، ج ۱۱، ص ۴۶۵.

۵۶. بیانات خطاب به حامد الگار متفکر آمریکایی، ۷ دی ۱۳۵۸، صحیفه امام، ج ۱۱، ص ۴۶۴.

۵۷. سخنرانی در جمع مردم وعشایر، ۳۰ مهر ۱۳۵۸، صحیفه امام، ج ۱۰، ص ۳۱۱.

۵۸. سؤال ۱۲۸۳۴، استفتائات، ج ۱۰، ص ۷۷۵، موسوعه الامام الخميني، دفتر ۴۱، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۹۲.

۵۹. سؤال ۱۲۸۳۵: ینفذ حکم ولی الامر في حق الجميع، حتى على المجتهدین الاخر. (ترجمه: حکم ولی امر در حق همه نافذ است حتی دیگر مجتهدین.)، استفتائات، ج ۱۰، ص ۷۷۵.

۶۰. خمینی، کتاب البیع، ج ۲، ص ۷۳۴؛ شئون و اختیارات ولی فقیه (ترجمه مبحث ولایت فقیه از کتاب البیع)، ص ۱۱۱.

۶۱. پاسخ به ابو القاسم سرحدی زاده وزیر کار و امور اجتماعی، حق دولت در تعیین شروط الزامی برای واحدهای بهره‌مد از خدمات دولتی، ۱۶ آذر ۱۳۶۶، صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۴۳۰؛ پاسخ به لطف الله صافی دبیر شورای نگهبان، ۲۶ آذر ۱۳۶۶، صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۴۲۵.

۶۲. نامه به سید علی خامنه‌ای رئیس‌جمهور و امام جمعه تهران: حدود اختیارات حکومت اسلامی، صحیفه امام، ۱۶ دی ۱۳۶۶، ج ۲۰، ص ۴۵۱-۴۵۲.

۶۳. در چه صورت فقیه جامع شرایط بر جامعه اسلامی ولایت دارد؟ نمایندگان حضرت‌عالی در دبیرخانه ائمه جمعه سراسر کشور (خاتم یزدی، عباس - توسلی، محمدرضا - عبایی خراسانی، محمد - کشمیری، محمد جواد - قاضی عسگر، سید علی) ولایت در

جمع صور دارد. لکن تولى امور مسلمين و تشكيل حكومت بستگى دارد به آراى اكثريت مسلمين، كه در قانون اساسى هم از آن ياد شده است، و در صدر اسلام تعبير مى شده به بيعت با ولى مسلمين. (پاسخ استفتاء در مورد شرط اعمال ولايت از سوى فقيه جامع الشرايط، ۲۹ دى ۱۳۶۶، صحيفه امام، ج ۲۰، ص ۴۵۹)

۶۴. نامه به على مشكيني رئيس مجلس خبرگان، ۹ ارديبهشت ۱۳۶۸، صحيفه امام، ج ۲۱، ص ۳۷۱.

۶۵. آنچه در اينجا نوشتيم مطابق تحقيق مجدد است و از تبين يك ربع قرن قبلم در كتاب حكومت ولايى عليرغم اشتراك در بسيارى نقاط اصلى دقيق تر است، خصوصا در آراء سالهاى ۱۳۳۰ تا ۱۳۴۴.

۶۶. ترجمه فارسى آن توسط سه مترجم مختلف در دست است: جلد هفتم ترجمه الميزان توسط محمدرضا صالحى كرماني، ظاهرا اوائل دهه ۴۰، چاپ دوم با تجديد نظر و اصلاحات كامل به قلم فتح الله اميد نجف آبادى ظاهرا حوالى سال ۱۳۴۷؛ به شكل مستقل با عنوان روابط اجتماعى در اسلام با تقيظ مولف توسط محمدرضا حاجتى كرماني، چاپ اول دهه چهل، و توسط سيد محمداقبر موسوى همدانى به عنوان ترجمه جلد چهارم الميزان ظاهرا در دهه پنجاه منتشر شده است.

۶۷. جلد هشتم ترجمه الميزان (حاوى آيه ۵۹ نساء)، توسط سيد محمد خامنه اى ظاهرا اوائل دهه چهل (چاپ دوم ارديبهشت ۱۳۴۴)؛ جلد نهم (حاوى آيه ۸۳ سوره نساء)، توسط محمدرضا حاجتى كرماني چاپ اول ظاهرا نيمه اول دهه چهل، (چاپ دوم مرداد ۱۳۴۸)، نوبت دوم ترجمه توسط محمداقبر موسوى همدانى در ترجمه جلد پنجم ظاهرا دهه پنجاه.

۶۸. «سايه تقيه در اين كتاب [مقاله ولايت و زعامت در كتاب مرجعيت و روحانيت] به خصوص بحث ولايت فقيه آن به خوبى محسوس است.» (جعفرى، جريانه، پاورقى ص ۱۱۶۲) اين اظهار نظر صحيح نيست. كافى است به ديگر آثار ايشان كه در اين گفتار مستندا ذكر شد توجه شود.

۶۹. بنگريد به كتاب اسنادى از شكسته شدن ناموس انقلاب: نگاهى به سالهاى پايانى زندگى آيت الله سيد كاظم شريعتمدارى، ۱۳۹۴، مجموعهى مواجههى جمهورى اسلامى با علمائى منتقد، دفتر اول.

۷۰. وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ (ما مى خواهيم بر مستضعفان زمين منت نهييم و آنان را پيشوايان و وارثان روى زمين قرار دهيم).

۷۱. پيام ۱۲ فروردين ۱۳۵۸، صحيفه امام، ج ۶، ص ۴۵۲.

۷۲. آقای طباطبایی، انقلاب و نظام - ۱: در این انقلاب یک شهید واقعی بود، که مظلومانه هم شهید شد، و آن اسلام بود (۲۱ آذر ۱۴۰۰)، مبحث سوم، بحث چهارم، بند ب.

۷۳. آقای طباطبایی، سیاست و انقلاب: گفتگوی محسن کدیور با سید حسین نصر، ۲ دى ۱۴۰۰.

۷۴. محمداسماعيل صائنى زنجانى، محمد شجاعى زنجانى، سيد عبدالباقي طباطبائي به نقل دو نفر از فرزنداناش به شهادت مادرشان نجمه حائرى يزدى، و سيداحمد ذوالمجد طباطبائي به نقل سيدمصطفى محقق داماد و على وكيل. دو نقل مرسل: محمدرضا حكيمى نخستين كسى است كه عبارت «اين انقلاب يك شهيد دارد و آن هم اسلام است» آقاى طباطبائي را در كتاب «عقلانيت



جعفری» خود در سال ۱۳۹۰ منتشر کرده است. سید عبدالله انوار هم در سال ۱۳۹۷ آقای طباطبایی را فیلسوفی معرفی می کند که گفته در این انقلاب تنها یک نفر شهید شد و آن اسلام بود.

۷۵. محمدحسین رخشاد، در محضر علامه طباطبایی: ۶۶۵ پرسش و پاسخ، تهران: سما قلم، ۱۳۸۴، ص ۱۲۶، پرسشهای ۶۳۲ و ۶۳۳. صحت انتساب پاسخهای آقای طباطبایی در این کتاب را از محمدحسین قدوسی پرسیدم، تایید کرد .

۷۶. بنگرید به مقاله بازخوانی حقوق زنان در اسلام: عدالت مساواتی به جای عدالت استحقاقی (۲۰ آبان ۱۳۹۰). در این مقاله آرای آقای طباطبایی را در مورد زنان مستندا نقد کرده ام.

۷۷. بنگرید به محسن آرمین، جریانهای تفسیری معاصر و مسئله آزادی، تهران: نشر نی، ۱۳۸۸، بررسی و نقد آراء علامه سیدمحمدحسین طباطبایی، ص ۲۹۰-۲۵۶. کتاب حاضر رساله دکتری نویسنده محترم تحت عنوان «بررسی و نقد اندیشه مفسران مشهور معاصر درباره آزادی های سیاسی و اجتماعی» است که در تاریخ ۲۰ تیر ۱۳۸۵ در گروه قرآن و حدیث دانشگاه تربیت مدرس دفاع کرده است. استاد راهنما: محمدعلی مهدوی راد، اساتید مشاور: سیدمصطفی محقق داماد و محسن کدیور. در مقدمه کتاب به این سوابق اشاره نشده است.

سخنرانی زنده مورخ ۱۲ تیر ۱۴۰۱، ۳ جولای ۲۰۲۲



[kadivar.com](http://kadivar.com)

<https://kadivar.com/19618/>  
[kadivar.mohsen59@gmail.com](mailto:kadivar.mohsen59@gmail.com)

تمام حقوق محفوظ است.

نقل مطلب به هر صورت تنها با ذکر منبع مجاز است.